

دستگاه قضایی جمهوری اسلامی نماد سرکوب، بی رحمی و بی توجهی به زندانیان

اعتصاب غذای مرتضی مرادپور و ۷ زندانی سیاسی دیگر در گستره ای وسیع افکار عمومی ایران و جهان را متوجه وضعیت اسفبار زندانیان سیاسی در ایران کرد. اعتصاب غذای طولانی مدت این زندانیان همراه با همدلی، خبررسانی و همدردی گسترده شبکه های اجتماعی از چگونگی وضعیت این زندانیان اعتصابی یک بار دیگر پوسته به ظاهر "قضایی" قوه قضائیه جمهوری اسلامی را کنار زد و شفافیت و بی رحمی نهادینه شده در این دستگاه عریض و طویل را به نمایش عمومی گذاشت. اعتصاب غذای ۶۵ روزه مرادپور در زندان تبریز - که به دلیل وخامت حال او و قول قطعی شورای زندان برای تامین خواسته های روز چهارشنبه ۸ دی ماه متوقف شد- و نیز اعتصاب غذای ۷۱ روزه آرش صادقی و ۶۸ روزه علی شریعتی به همراه ۵ زندانی دیگر به نام های حسن رستگاری مجد، سعید شیرزاد، محمد رضا نکونام، مهدی کوخیان و محمد علی طاهریان طی هفته های گذشته نه تنها جمهوری اسلامی را به عنوان یک نظام سرکوبگر و بی توجه به حق و حقوق زندانیان سیاسی در مرکز سیل افکار عمومی قرار داد، بلکه موجی از انزجار و اعتراض داخلی و بین المللی را نیز علیه جمهوری اسلامی و به طور اخص علیه بیدادگاه قضایی آن برانگیخت.

آرش صادقی که به اتهام اجتماع و تبانی علیه امنیت داخلی، توهین به رهبری، تشکیل گروه های غیر قانونی و تبلیغ علیه نظام و با احتساب لازم الاجرا شدن حکم ۴ سال حبس تعلیقی اش جمعا ۱۹ سال حکم درصفا ۳

کارگران، گروگان سرمایه داران

موضع طبقه کارگر در نزاع میان دو ارتجاع اسلامی و امپریالیستی

درحاشیه نامه سی نفر به دونالد ترامپ

اخیرا سی نفر از لیبرال - ناسیونالیست های ایرانی، دست امداد به سوی دونالد ترامپ که از اول بهمن (۲۰ ژانویه) به عنوان چهل و پنجمین رئیس جمهور آمریکا بر کرسی ریاست خواهد نشست دراز نموده و طی نامه ای، از جمله خواستار آن شده اند که او سیاست های قاطع تری در قبال جمهوری اسلامی اتخاذ کند، در موضوع برجام، تجدید نظر کند، با کنگره همراهی و تحریم علیه سپاه پاسداران و خامنه ای را گسترده تر ساخته و با قدرت به مرحله اجرا درآورد، تحریم های جامعی علیه "آن گروه از مقامات ایرانی" که ناقض حقوق ایرانیان بوده اند، وضع کند و یک ائتلاف بین المللی برای تشدید فشار بر جمهوری اسلامی تشکیل دهد.

درصفا ۵

اطلاعیه های سازمان

هاشمی رفسنجانی

مرتجعی با

کارنامه ای سراسر

جنایت، کشتار و ستمگری

درصفا ۶

خانه از پای بست

ویران است

درصفا ۹

تعمیق فقر در جامعه ای نشسته بر دریایی از ثروت

دو هفته پیش بود که گزارشی از "گورخوابان نصیرآباد" در رسانه ها منتشر شد. این گزارش واکنش های بسیاری را برانگیخت. مسئولان فوری به فکر "چاره ای" افتادند تا این "لکمی ننگ" را از چهره ی جمهوری اسلامی بزدایند. با مشتکی تکذیب و خرواری وعده و وعید. مسئولان شهرداری شهریار از "ساماندهی" گورخواب ها خبر دادند. اما بعداً معلوم شد، منظور از "ساماندهی"، گسیل مأموران به گورستان بوده است تا "همین یک گور" را هم با کتک از آن ها بگیرند. این گزارش گرچه دل بسیاری را به

درصفا ۷

روند تضادهای درونی حاکمیت تا "انتخابات" ۲۹ اردیبهشت

تشدید اختلاف بین دو ارگان مهم دولت جمهوری اسلامی یعنی کابینه ی حسن روحانی و دستگاه قضایی به رهبری صادق لاریجانی در روزهای اخیر به موضوع اصلی درون حاکمیت تبدیل شده و رسانه های منتسب به آن ها هر روز اخبار، بیابیه ها و مصاحبه هایی را منتشر می کنند که کمترین نتیجه ی آن تشدید اختلافات و تضادهای درونی است. از فریبکار خواندن روحانی توسط اژدهای معاون اول صادق لاریجانی تا فرافکنی و بی تدبیری قوه قضائیه در توثیق حسن روحانی و درخواست روشن شدن حساب و کتاب های مالی قوه قضائیه توسط او. از تهدید به دستگیری منسوبان و منصوبان رئیس جمهور به دلیل فساد و یا بهانه ی کمک مالی زنجانی به ستاد انتخاباتی روحانی تا درخواست تحویل زنجانی به وزرات اطلاعات و رد این درخواست توسط لاریجانی به دلایلی مبهم که هیچ کس از دلایل وی سر در نیاورد، اگرچه برای هر تحلیلگر سیاسی دلیل واقعی آن روشن و آشکار است.

دعواهای رسانه ای آن قدر حاد شده است که منتظری دادستان کل کشور، دری نجف آبادی نماینده خامنه ای در استان مرکزی و وزیر اسبق اطلاعات در جریان قتل های زنجیره ای و خاتمی یکی از امامان جمعه موقت تهران، به دلیل آنچه که استفادگی دشمنان نظام از این اختلافات نامیده شده، خواستار حل و فصل این اختلافات در جلسات خصوصی شده اند. دعواهایی که هر دو سر ماجرا به صراحت از ادامه و حتا تشدید آن تا انتخابات ریاست جمهوری خیر داده اند و البته که شکی نیز در آن نخواهد بود.

به اصطلاح دوازدهمین انتخابات ریاست جمهوری در تاریخ ۲۹ اردیبهشت در شرایطی برگزار خواهد شد که به رغم توافقات هسته ای و لغو تحریم های مربوط به آن که منجر به برخی گشایش های مالی برای دولت به واسطه ی افزایش صادرات نفت و محصولات جانبی آن شده است، اما در مجموع شرایط برای جمهوری اسلامی نسبت به ۴ سال قبل سخت تر شده است.

بحران اقتصادی همچنان ترکنازی می کند. فقر و بیکاری و عدم تحقق وعده ها منجر به نارضایتی توده ها از عملکرد تمامی جناح های حاکم گردیده و هر آن خطر انفجار این نارضایتی ها که هم اکنون نیز در اعتراضات روزانه ی کارگران خود را نشان می دهد، بقای رژیم را تهدید می کند. فقر و بیکاری آن چنان عواقب وحشتناکی در جامعه از خود برجای گذاشته که وزیر کشور از آن به عنوان بزرگترین خطری که امنیت جمهوری اسلامی را تهدید می کند نام برده است. ستادی نیز که با حضور و هدایت خامنه ای برای

درصفا ۲

روند تضادهای درونی حاکمیت تا "انتخابات" ۲۹ اردیبهشت

مقابله با عواقب اجتماعی فقر و بیکاری تشکیل شده، قادر به پیشبرد هیچ کاری نبوده و نخواهد بود، چرا که تا وقتی فقر و بیکاری است نمی‌توان بر نتایج آن فائق آمد. آنچه که امروز به معنای دقیق کلمه می‌توان از آن به عنوان "بحران اجتماعی" نام برد به دلیل گسترش فقر در سال‌های ریاست‌جمهوری روحانی عمیق‌تر شده و زخم‌هایی ماندگار بر چهره تاریخ معاصر ایران گذاشته است. از کارتن‌خواب‌ها تا زندگان خفته در گور، از ۱۲ میلیون حاشیه‌نشین تا ۳ میلیون زن سرپرست خانوار که ۸۵ درصدشان بیکار و فقیرترین فقرا هستند، از کودکان کار تا زنان خیابانی، از میلیون‌ها معتاد تا زندان‌هایی که دیگر جایی برای سوزن انداختن نیست، همگی از نشانه‌های این بحران عمیق اجتماعی هستند.

در عرصه سیاسی نیز در این سال‌ها نه تنها از بحران‌ها و تنش‌هایی که جمهوری اسلامی را درگیر خود ساخته کاسته نشده که حتی بعد از "برجام" بر این تنش‌ها که بخشی از آن نتیجه‌ی گسترش دخالت‌های جمهوری اسلامی در منطقه است، افزوده شده است.

در سیاست داخلی به دلیل نابسامانی‌ها و بحرانی که سرتاسر جامعه را در تمامی ابعاد فرا گرفته و شکست سیاست‌های جمهوری اسلامی برای مقابله با آن‌ها، رژیم تنها راه را هم چنان در سرکوب یافته است. در این سال‌ها شاهد تلاش رژیم برای محدودکردن هر چه بیشتر آزادی‌های فردی، سیاسی و فعالیت‌های اجتماعی هستیم. بی‌شک گسترش بهره‌گیری از فضای مجازی و تأثیرات آن بر بالارفتن آگاهی کاربران آن (جدا از برخی کارکردهای منفی فضاهاى مجازی) یکی از معضلات جمهوری اسلامی است که البته راه‌حلی نیز برای آن وجود ندارد. جلوگیری و محدود ساختن بهره‌گیری از فضای مجازی در شرایط کنونی بسیار سخت‌تر و مشکل‌تر از تلاش رژیم برای جلوگیری از دسترسی مردم به ماهواره است که هم اکنون اکثریتی از مردم ایران از آن بهره می‌برند. فقط کافیست به این نکته توجه کنیم که به‌رغم آن‌که در گزارش سال ۲۰۱۶ Freedom House (خانه آزادی)، ایران از نظر آزادی اینترنت جزء سه کشور انتهای جدول است، به گفته‌ی مدیرعامل موسسه افکار سنجی دانشجویان ایران، هم اکنون ۲۸ میلیون نفر در ایران عضو شبکه اجتماعی "تلگرام" هستند. و طبیعیست که با روند کنونی - در ماه‌های پیش‌رو - شاهد دستگیری‌های بیشتری از میان کاربران شبکه‌های اجتماعی باشیم، هم اکنون نیز بخشی از زندانیان سیاسی کسانی هستند که به دلیل فعالیت‌های‌شان در شبکه‌های اجتماعی در زندان بسر می‌برند.

در سیاست خارجی نیز جمهوری اسلامی وارد ماجرابی شده که پایانی بر آن متصور نیست. هنوز هیچ چشم‌اندازی برای بحران خاورمیانه وجود ندارد و در طول سال گذشته مناقشات بین جمهوری اسلامی و کشورهای عربی منطقه و در راس آن عربستان سعودی حادث شده است. حتی دولت عمان که روابطی حسنه با جمهوری اسلامی داشت، در یک سال اخیر همه جا از عربستان سعودی حمایت کرده و علیه ایران در

بیانیه‌های کشورهای عربی حضور داشته است. جمهوری اسلامی که امروز در بسیاری از کشورها همچون یمن، بحرین، عراق، سوریه و لبنان درگیر جنگ‌های مستقیم و غیرمستقیم با رقبای منطقه‌ای خود شده، وارد باتلاقی گردیده که راه بیرون آمدن از آن را به روی خود بسته و درگیر شدن هر چه بیشتر در آن برابر با فرو رفتن هر چه بیشتر در باتلاق است، باتلاقی که مرگ و زندگی جمهوری اسلامی را به این بحران گره زده است. اگر مقامات جمهوری اسلامی بارها ادامه‌ی حیات خود را به ادامه‌ی جنگ و دخالت در سوریه و عراق ربط داده‌اند و خامنه‌ای نیز در دیدار اخیر خود با خانواده‌های کشته شدگان ارتشی در سوریه با بیان این‌که "اگر در سوریه جلوی فتنه‌گران گرفته نمی‌شد، باید در تهران و فارس و خراسان و اصفهان دفاع می‌کردیم" همان سخنان را تکرار کرد، بر همین واقعیت صحنه می‌گذارند، واقعیتی که بیش از هر چیز نتیجه‌ی ماجراجویی‌ها و سیاست‌های تجاوزکارانه‌ی جمهوری اسلامی می‌باشد. جنگی که جمهوری اسلامی در آغاز آن نقش داشت اما هرگز پیروز آن نخواهد بود.

اختلاف بین جناح‌های حاکم در سیاست خارجی نیز موضوع آشکاریست. به نحوی که سپاه پاسداران بیشترین نقش را در تعیین سیاست‌های جمهوری اسلامی در منطقه برعهده دارد که بیانیه قاسم سلیمانی در رابطه با بحرین یک نمونه‌ی آن است.

در چنین شرایطی، که با تشدید بحران‌های رژیم همراه است، هرگونه جابجایی در قدرت و در بین جناح‌های حاضر در حاکمیت، اهمیتی مضاعف می‌یابد. واقعیت این است که در شرایط کنونی، بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از یک سو منجر به افزایش تضاد در میان بالایی‌ها گشته و از سوی دیگر منجر به ناکارایی بیشتر هیات حاکمه می‌گردد. از همین روست که هر جناحی در درون حکومت می‌خواهد با یکدست کردن قدرت دولتی و یا حداقل با برتری مطلق نسبت به جناح رقیب، بر کارایی سیاست‌های دولت بیافزاید و این خود عاملی در تشدید جنگ قدرت در بین بالایی‌ها خواهد بود.

جناح اصولگرا می‌داند که در صورت ابقای روحانی برای یک دوره ۴ ساله‌ی دیگر، قدرت وی برای به حاشیه بردن هر چه بیشتر آن‌ها افزایش خواهد یافت. اگر روحانی در ابتدای ریاست‌جمهوری تازه کار بوده و مجلس را نه در کنار خود که در برابر خود می‌دید، در دوره‌ی بعد و با توجه به شکل‌گیری بسیاری از ارکان در قوه‌ی مجریه و در کنار داشتن مجلس، از ابزارهای قدرت بیشتری برای به حاشیه بردن هر چه بیشتر رقیب برخوردار خواهد بود.

برای همین است که جناح اصولگرا با تمام قدرت تلاش خواهد کرد تا مانع دو دوره‌ی شدن ریاست‌جمهوری روحانی گردد. از درخواست محاکمه حسین فریدون برادر روحانی به دلیل فساد تا حتی مسأله دریافت پول از زنجانی از سوی ستاد انتخاباتی روحانی، از حقوق‌های نجومی مدیران اجرایی تا تداوم رکود و بیکاری و فقر همه پاشنه آشیل‌های روحانی هستند که جناح اصولگرا برای به چالش کشاندن وی در

انتخابات بعدی از آن بهره می‌گیرند. آن‌ها حتی امکان رد صلاحیت روحانی را به عنوان یک گزینه در دست دارند اگرچه بهره‌گیری از این گزینه - به ویژه با مرگ هاشمی رفسنجانی - در مقطع کنونی هزینه‌های زیادی برای آن‌ها خواهد داشت. به هر حال سیاست اصولگرایان تا مقطع انتخابات نسبت به روحانی و کابینه‌ی وی تهاجمی بوده و این تهاجم در روزهای آینده شدیدتر نیز خواهد شد.

در طرف مقابل نیز روحانی هم اکنون در حال زین کردن اسب خود برای دوره‌ی ۴ ساله‌ی بعد است تا با قدرت بیشتری مخالفان خود در درون حاکمیت را به عقب براند. روحانی که سابقه‌ای طولانی در امور امنیتی دارد حتی برای این‌کار و پرونده‌سازی برای رقبای خود، اقدام به خرید دستگاه‌های پیشرفته‌ی جاسوسی و امنیتی برای دفتر خود کرده است، دفتری که احاطه کامل بر آن دارد و خرید و نصب آن‌ها در دفتر وی مورد اعتراض شدید قوه قضاییه و اصولگرایان قرار گرفته است. روحانی نیز در این شرایط بهترین دفاع را در حمله دانسته است، سیاستی که تا انتخابات ادامه خواهد یافت.

به چالش کشیدن قوه قضاییه در رابطه با فساد مالی یکی از همین سیاست‌های تهاجمی روحانی است. روحانی می‌گوید قوه قضاییه در رابطه با کسانی که به زنجانی وصل هستند ممانعت می‌کند، روحانی می‌گوید حقوق‌های نجومی فقط در مدیران اجرایی نبوده و حساب و کتاب‌های مالی قوه قضاییه شفاف نیست. روحانی سعی دارد در این مدت هر چه بیشتر علل شکست‌های‌اش در تحقق وعده‌ها را به کارشکنی جناح مقابل وصل کند و چه بهتر که از قوه قضاییه فاسد جمهوری اسلامی شروع کند که مورد تنفر عمیق توده‌های مردم است.

حساب‌های شخصی صادق لاریجانی نیز یکی از پاشنه آشیل‌های قوه قضاییه است، حساب‌هایی که در هیچ جا ردیابی از دخل و خرج‌شان نیست. حساب‌هایی که سود شان اگرچه به گفته‌ی دادستان کل کشور در قوه قضاییه خرج می‌شود اما ناظری جزء قوه قضاییه برای رسیدگی به نحوه‌ی هزینه کردشان وجود ندارد.

در حالی‌که محمود صادقی نماینده مجلس با طرح سوال از قوه قضاییه در همین رابطه با حکم بازداشت روبرو شد، هم اکنون حسن روحانی در توثیق خود همان سخن محمود صادقی را با کلماتی متفاوت تکرار و خواستار روشن شدن حساب و کتاب‌های قوه قضاییه شده است.

اما واقعیت مهم این است که تکلیف هیچ کدام از جناح‌ها با انتخابات پیش‌رو روشن نخواهد شد. این جناح‌ها به‌رغم هر نتیجه‌ی که در ۲۹ اردیبهشت رقم بخورد و برای مثال حسن روحانی برای دومین بار رئیس‌جمهور شود، به درگیری و نزاع با یکدیگر ادامه خواهند داد و هر آینه حاکمیت به دلیل حضور همین دو جناح در تمامی رگ و پی آن، برای پیشبرد سیاست‌های‌اش با دوگانگی و حتی چند گانگی روبرو خواهد بود. در هر شهری امام جمعه‌ای سوتی می‌کشد و عده‌ای را گرد می‌آورد. این نزاع‌ها تا پایان حکومت اسلامی و سرنگونی آن ادامه خواهد یافت. تا آن زمان نه تضادها فروکش خواهند کرد و نه دردی از دردهای مردم کاسته خواهد شد.

دستگاه قضایی جمهوری اسلامی نماد سرکوب، بی رحمی و بی توجهی به زندانیان

گرفته است، از روز سوم آبان در اعتراض به تهاجم شبانه نیروهای امنیتی به منزل و بازداشت غیر قانونی همسرش گلرخ ابراهیمی اقدام به اعتصاب غذا کرد. علی شریعتی هم از بدو ورود به زندان اوین در اعتراض به اجرایی شدن حکم "ناعدالانه" زندانش شروع به اعتصاب کرده و گفته است تا لغو اتهام "اقدام علیه امنیت ملی" دست از اعتصاب نخواهد کشید. علی شریعتی که به خاطر شرکت در تجمع اعتراضی مقابل مجلس علیه اسیدپاشی به زنان در اصفهان تحت تعقیب قرار گرفته بود، توسط دستگاه قضایی جمهوری اسلامی با اتهامات "اجتماع و اقدام علیه امنیت ملی، توهین به رهبری، توهین به رییس جمهور و نگهداری ماهواره" بازداشت و به ۵ سال زندان محکوم شد.

حسن رستگاری مجد، شهروند ترکیه‌ای ایرانی تبار، زندانی سیاسی دیگری است که ۵ آبان سال ۹۳ به دلیل شرکت در تجمع پشتیبانی از کوبانی در ارومیه تحت تعقیب قرار گرفت و بازداشت شد. حسن رستگاری در دادگاه ارومیه به اتهام "اخلال در نظم عمومی، اقدام علیه امنیت ملی و همکاری با یکی از احزاب کرد مخالف" به ۱۷ سال حبس محکوم شد. او در اعتراض به روند دادرسی و "ناعدالانه" بودن حکم دادگاه از روز ۱۳ آذر اعتصاب غذای خود را در زندان تبریز شروع کرد، که سه روز بعد از اعتصاب غذا به سلول انفرادی منتقل شده است.

سعید شیرزاد، عضو جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان، از دیگر زندانیانی است که از روز ۱۷ آذرماه در اعتراض به وضعیت نامناسب زندان گوهردشت از جمله "توهین مستمر ماموران به خانواده‌های زندانیان، جلوگیری از اعزام زندانیان سیاسی بیمار به مراکز درمانی، ضرب و شتم زندانیان سیاسی و اعزام اجباری به دادگاه توسط ماموران"، لب‌های خود را دوخته و در اعتصاب غذا است. مهدی کویخان، دارنده یک کانال تلگرامی و محمد علی طاهریان، از جمله زندانیان سیاسی دیگری هستند که در اعتراض به شرایط بد زندان از جمله "ضرب و شتم توسط ضابطان قضایی" و "عدم موافقت با آزادی مشروط" اقدام به اعتصاب غذا کرده اند. البته اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در اعتراض به شرایط وخامت بار زندان های جمهوری اسلامی صرفا محدود به این دوره نبوده و پیش از این نیز ما شاهد اعتصاب غذای طولانی مدت جعفر عظیم زاده، اسماعیل عبدی و تعداد دیگری از فعالان کارگری و معلمان در اعتراض به شرایط بد زندان و ناعدالانه بودن روند دادگاه و احکام شان بوده ایم.

آنچه در مطالبات اعتراضی همه این زندانیان اعتصابی مشهود است، ضرب و شتم حاکم بر زندان، شرایط بد و نبود امکانات پزشکی مناسب، بی عدالتی در روند دادرسی و مهمتر از همه صدور احکام سنگین تحت پوشش اتهام کلی و پرطمطراق "اخلال در نظم عمومی و اقدام علیه امنیت ملی" است. چرا که تحت پوشش "اخلال در نظم عمومی" هر کسی را می توان در کوچه و خیابان، محیط کار و دانشگاه

بازداشت و راهی زندان کرد. بی رحمانه تر اینکه تحت پوشش اتهام "اقدام علیه امنیت ملی" ماموران امنیتی و ضابطان قضایی جمهوری اسلامی به خود حق می دهند با در دست داشتن کاغذ پاره ای بی نام و نشان به نام برگه جلب شبانه به منزل هر یک از فعالان اجتماعی و سیاسی یورش ببرند و آنان را با ضرب و شتم بازداشت کنند. نتیجه چنین بازداشت هایی هم همواره از پیش روشن است. انتقال متهمان به بازداشتگاه های مخوف امنیتی، ماه ها نگهداری در انفرادی همراه با شکنجه و بازجویی های شبانه روزی جهت اعتراف گیری و در نهایت تشکیل پرونده ای عریض و طویل با اتهامات جعلی امنیتی علیه متهمان بازداشت شده قضات بیدادگاه های جمهوری اسلامی هم که تماما دست پرورده و حلقه به گوش همین نظام سرکوبگر هستند و چه بسا خود نیز در دوره هایی بازجو و شکنجه گر هم بوده اند، با استناد به همان جعلیات و اعتراف گیری اجباری ماموران امنیتی در مقام قضاوت نشسته و با صدور احکام سنگین، متهمان را روانه زندان و بند می کنند. در زندان نیز جنایتکاران دیگری به نام رئیس زندان و دستیاران امنیتی اش رسالت سرکوبگری و اعمال فشار بر زندانیان را ادامه می دهند.

آنچه هم اکنون در زندان های جمهوری اسلامی می گذرد بویژه وضعیت نگران کننده زندانیان اعتصاب کرده و بی توجهی مطلق دستگاه قضایی به سرنوشت این زندانیان، تنها گوشه ای بسیار کوچک از سیکل معیوب و سرکوبگری های مجموعه سیستم قضایی کشور علیه فعالان کارگری، سیاسی و اجتماعی است. روش و رویه ای که فقط مختص به این دوره نبوده است و همواره بر زندان و زندانیان اعمال شده است. سیستم قضایی جمهوری اسلامی از آغاز تا به امروز به تبعیت از ماهیت سرکوبگرانه هیئت حاکمه ایران به جز اعمال شقاوت و بی رحمی علیه توده های مردم ایران، هیچ رسالت دیگری را برای خود متصور نمی داند. مجموعه دستگاه قضایی نظام دینی و سرمایه داری حاکم بر ایران که ظاهرا می بایست پناهگاه امنی برای دادخواهی و رفع ستم از همه کسانی باشد که توسط دیگر نیروها و نهادهای هیئت حاکمه مورد تعرض و ستم واقع می شوند، خود از همان بدو تاسیس تا به امروز به سمبل شقاوت و بی عدالتی علیه توده ها و فعالین سیاسی - اجتماعی تبدیل شده است.

پوشیده نیست که نماد این سرکوبگری، بی رحمی، شقاوت و بی عدالتی بیش از هر حوزه اجتماعی دیگری همواره در زندان های جمهوری اسلامی تجلی و عینیت یافته است. سرکوب عریان و بی رحمانه نیروهای سیاسی و کمونیست در سال های نخست دهه ۶۰، شکنجه مداوم بازداشت شدگان تا حد مرگ، انفرادی های طولانی مدت گوهر دشت، فشارهای بی امان قزلحصار و اوین در دوران لاجوردی و حاج داود رحمانی، تجاوز به زندانیان زن بکره پیش از اجرای حکم اعدام به فتوای خمینی، اعدام های گسترده سال ۶۰ که بعضا تا ۳۰۰ نفر در روز

هم می رسید و اعلام اسامی آنان در رادیو و تلویزیون برای ایجاد رعب و وحشت در جامعه، تابوت های ابتکاری حاج داود در قزلحصار که زندانیان مقاوم و سرموضع را برای تنبیه و به توبه کشاندن با چشم بند به مدت چندین و چند ماه در این تابوت ها می نشاندد، زندانیان محروم از روشنایی و هواخوری که پس از چند ماه نشستن و خوابیدن در آن فضای تابوتی، در آن تاریکی، بی تحرکی و سکوت مطلق تابوت های "قیامت" قزلحصار اکثرا سلامت روانی خود را از دست دادند و به روان پریشی دچار شدند.

قتل عام بیش از ۵ هزار زندانی سیاسی در تابستان ۶۷، آنهم زندانیانی که در سال های نخست دهه ۶۰ دستگیر و در بیدادگاه های جمهوری اسلامی با حکم قضات همین نظام به حبس های طولانی مدت محکوم شده بودند، محکومانی که دوران حبس شان را می گذرانند و تعدادی هم دوران حبس شان به پایان رسیده بود اما، به یک باره با دستور کتبی خمینی جلا و زیر نظر هیئت مرگی متشکل از حسینعلی نیری (حاکم شرع وقت)، مرتضی اشراقی (دادستان وقت)، ابراهیم رئیسی (معاون وقت دادستانی) و مصطفی پور محمدی (نماینده وقت وزارت اطلاعات) و وزیر دادگستری دولت روحانی در دادگاه های چند دقیقه ای به مرگ محکوم و به چوبه های دار آویخته شدند. زندانیان مبارز و کمونیستی که پس از اعدام، شبانه و دور از چشم خانواده ها در گورهای دسته جمعی خاوران و ده ها گور بی نام و نشان دیگر دفن شدند.

اگر در سال های نخست دهه شصت، زندان های جمهوری اسلامی به قتلگاه انبوه زندانیان سیاسی تبدیل شدند، اگر در تابستان ۶۷، جمهوری اسلامی و دستگاه قضایی آن با کشتار جمعی هزاران زندانی سیاسی، توحش و بربریت خود را به اوج رساند، این جنایات اما، پایان کار نبوده و نیست. سرکوب و کشتار زندانیان به اشکال مختلف تا به امروز هم ادامه داشته است. طی سال های بعد از کشتار ۶۷ نیز علاوه بر استمرار اعدام های رسمی زندانیان، محکومان سیاسی دیگری هم بوده اند که زیر بازجویی و با در حین اعتصاب غذا جان باخته اند.

قتل زهرا کاظمی، عکاس، خبرنگار ایرانی - کاندایی در زندان اوین توسط سعید مرتضوی (تیرماه ۸۲)، مرگ مشکوک زهرا بنی یعقوب پزشک ۲۷ ساله در زندان همدان (مهر ۸۶) که سه روز بعد از دستگیری جنازه او را به خانواده اش تحویل دادند، ابراهیم لطف الهی، دانشجوی حقوق دانشگاه آزاد سنندج که ده روز بعد از دستگیری زیر شکنجه کشته شد (دیماه ۸۶)، مرگ میر حسین حشمت ساران در گوهر دشت و امیدرضا میرصادقی در اوین (اسفند ۸۷)، مرگ اکبر محمدی، بعد از ۷ سال حبس در هشتمین روز اعتصاب غذا در زندان اوین (مرداد ۸۵)، مرگ مشکوک ولی الله فیض مهدوی در نهمین روز اعتصاب غذا در زندان گوهر دشت (مهر ۸۵)، مرگ ابهام آمیز عبدالرضا رجبی یک روز

دستگاه قضایی جمهوری اسلامی نماد سرکوب، بی رحمی و بی توجهی به زندانیان

بعد از انتقال از زندان اوین به گهر دشت (آبان ۸۷)، مرگ افشین اسانلو، فعال کارگری پس از انتقال از زندان گهر دشت به بیمارستان رجایی شهر (۳۱ خرداد ۹۲) و مرگ شاهرخ زمانی فعال کارگری در زندان گهر دشت (۱۳ شهریور ۹۴)، از جمله نمونه های اعلام شده مرگ زندانیان در زیر بازجویی و دوران حبس شان بوده است.

واکنش دستگاه قضایی جمهوری اسلامی در برخورد به اعتراضات توده ای مردم ایران در سال ۸۸، تبلور دیگری از ماهیت سرکوبگرانه و ضد مردمی این دستگاه مخوف و عریض و طویل را آشکار می کند. نسل جوان ایران اگر از جنایات هیئت حاکمه ایران و به طور اخص از بی رحمی سیستم قضایی آن در دهه ۶۰ بی خبر باشد، دست کم به جنایات آن در سال ۸۸ به خوبی آگاه است. واکنش مجموعه نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی در برخورد به جنینش اعتراضی مردم ایران در سال ۸۸، خصوصا برخورد جنایتکارانه دادستانی و سیستم قضایی این رژیم نسبت به دستگیر شدگان این دوره و وقوع دردناک ماجرای کهریزک، موضوعی نیست که نسل جوان ایران از آن بی خبر باشد. نسل جوان امروزی و همه آنهایی که مدعی بی خبری از کشتارهای ۶۰ تا ۶۷ باشند و با چنین توجیهی بخواهند مسئولیت خطیر خود را در عدم واکنش به جنایات دهه ۶۰ دستگاه قضایی جمهوری اسلامی در سکوت و فراموشی بگذرانند، و یا در قبال قامت شکستن مادران خاوران و فریاد بلند دادخواهی آنان گوش های خود را ببندند، لاف در قبال فضای مرگ آور بازداشتگاه کهریزک، تجاوز به زندانیان و شکنجه بی امان دستگیرشدگان این دوره که خود نیز بخشی از آن بوده اند، هرگز نمی توانند فراموشی پیشه کنند. بازداشتگاهی که طی چند روز دست کم سه تن از زندانیان از جمله امیر جواد فر، محسن روح الامینی و محمد کامرانی جان باختند. بازداشتگاهی که مجموعه دستگاه قضایی جمهوری اسلامی نه تنها به مرگ و تجاوز بازداشت شدگان بسنده نکردند، بلکه با به قتل رساندن رامین پوراندراجانی، پزشک وظیفه و تنها شاهد مطلع این بازداشتگاه نیز سعی کردند پرونده کهریزک را مختومه و در هاله ای از ابهام نگه دارند.

نگاهی به کارنامه جمهوری اسلامی و دستگاه منفر قضایی آن تماما موید این واقعیت است که کشتی این نظام بر روی امواج خون ده ها هزار نیروی کمونیست، مبارز و آزادی خواه شناور است. اینکه امروز اعتصاب مرتضی مرادپور، آرش صادقی، علی شریعتی و دیگر زندانیان سیاسی از طریق شبکه های اجتماعی در گستره ای به وسعت ایران و جهان بازتاب می یابد، اینکه نسل جوان ایران هم اینک نسبت به سرنوشت بیم ناک زندانیان سیاسی حساس است و با درک مسئولیت خطیر خود این چنین با استفاده از شبکه های اجتماعی و اطلاع رسانی های

گسترده دستگاه قضایی جمهوری اسلامی را مفتضح نموده و به چالش می کشد، بسیار جای قدرانی است. باید این مبارزات اجتماعی را پاس داشت و در گسترش و تعمیق آن علیه طبقه حاکم و دستگاه قضایی تبهکار آن بسیج شد. این از خوش شانسی فعالان کارگری، سیاسی و اجتماعی این دوره است که از چنین پشتوانه های عظیم اجتماعی برخوردارند. بغض و انده اما، آنگاه بر گلوئی آملی می نشیند که شوربختانه ده ها هزار تن از نیروهای چپ، مجاهد، کمونیست و آزادیخواه در دهه ۶۰ در سکوت و بی خبری کشتار شدند، زیر شکنجه جان باختند و بی رحمانه تر اینکه بسیاری از آنان در گورهای بی نام و نشان مدفون شدند و تاکنون نیز هیچ نشانی از آنان نیست. افزون بر این در قتل عام بیش از ۵ هزار زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ دست کم تا دو ماه حتما خانواده ها هم از اعدام فرزندان شان بی خبر نگه داشته شدند. در آن زمان نه خبری از شبکه های اجتماعی برای اطلاع رسانی سریع و وسیع بود و نه افکار عمومی و سازمان های سیاسی بیرون از زندان خبری دقیق و مطمئن از عمق فاجعه کشتار جمعی زندانیان داشتند. شوربختانه تر اینکه، بخواهیم این عدم واکنش درخور را امروز هم ادامه دهیم. امروز نیز بخواهیم تهاجم مداوم و بی رحمانه جمهوری اسلامی و دستگاه قضایی آن را علیه دادخواهی مادران خاوران ببینیم و بشنویم اما، بی تفاوت و بدون یک واکنش عمومی و همگانی تاثیر گذار بر افکار عمومی جامعه، از کنارش بگذریم.

پوشیده نیست اگر جنایات جمهوری اسلامی را در کلیت و ماهیت سرکوبگرانه آن ببینیم و با چشم پوشی بر دوره هایی از جنایات این رژیم صرفا بر یک دوره معین از سرکوبگری و تهاجم هیئت حاکمه ایران بر زندان و زندانیان متمرکز شویم، آنگاه در سطح مبارزه علیه این نظام مستبد باقی مانده و قادر به فهم ریشه ای ماهیت تبهکارانه هیئت حاکمه ایران و دستگاه فاسد و منفر قضایی آن نخواهیم شد. جمهوری اسلامی یک نظام سرمایه داری است که در آن دین و دولت به شدت در هم تنیده شده اند. در یک نظام دینی با رهبری ولایت مطلقه فقیه اساسا جایی برای تفکر و آزادی نیست. فرقی هم نمی کند که چه کسی و کدام جناح از رژیم در راس این دولت دینی نشسته باشد، احمدی نژاد باشد یا حسن روحانی. آنچه باید به آن توجه کرد این است که اراده و خواست این فرد یا آن فرد هیچ تغییری در ماهیت بغایت سرکوبگرانه این نظام دینی نخواهد داد.

اینکه جمهوری اسلامی آزادی های سیاسی، حقوق دمکراتیک و مدنی مردم را از آن ها سلب نموده است، برخاسته از ماهیت دینی و خوی سرکوبگری آن است. در نظامی که دین و شریعت حاکمیت مطلق بر جامعه داشته باشد، طبیعتا کمترین مفری برای آزادی نیست و نخواهد بود. تجربه دولت حسن روحانی به عینه پیش چشم همه ماست. در همین دوره شمار اعدام

ها بیشتر شد. اعمال فشار و سرکوب بر زندانیان شدت یافت. فعالان کارگری، مدنی و اجتماعی بیشتری راهی زندان و بند شدند. اسید پاشی بر زنان رونق بیشتری گرفت. کارگران مبارز به شلاق کشیده شدند. تهاجم به کنسرت های موسیقی فزونی یافت. یورش به جشن های دانشجویی شدت گرفت، دختران و پسران جوان به دلیل شرکت در جشن هایی مختلط دانشجویی با تشکیل دادگاه صحرائی به شلاق محکوم شدند. کتاب های بیشتری سانسور و از گردونه چاپ خارج شدند. حتما کتاب هایی هم که در دوره احمدی نژاد مجوز نشر گرفته بودند، بعضا در دوره حسن روحانی از بازنشرشان جلوگیری شد. بی خانمانی افزایش یافت و از کارتون خوابی به گور خوابی رسید. وضعیت معیشت مردم و گسترش فساد حکومتی که دیگر نیازی به گفتن نیست.

با این وجود ساده نگری است که وضعیت رخ داده در این دوره را صرفا به کابینه حسن روحانی منتسب کنیم. هرکس دیگری هم به جز روحانی بود، چشم اندازی بهتر از این برای مردم متصور نبود. وضعیت موجود نتیجه حاکمیت دینی و سرمایه داری حاکم بر ایران است. نظامی که استمرار حاکمیت آن سرکوب، فقر و بی خانمانی بیشتری را برای توده های مردم ایران رقم خواهد زد. لذا، برای پایان دادن به ۳۸ سال کشتار و جنایت در جامعه و دست یابی به آزادی و حقوق دمکراتیک، برای مردم ایران راهی جز سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان باقی نمانده است. حکومت شورایی که حکومتی بر گرفته از نیرو و اراده جمعی کارگران و توده های زحمتکش ایران است بر این امر تاکید دارد که در همان اولین گام، آزادی های سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم را در کامل ترین و گسترده ترین شکل آن برقرار سازد و تضمین نماید. برای تحقق چنین امری نیز لازم است تا آزادی کامل فکر و عقیده، بیان، مطبوعات، اجتماع، تظاهرات و اعتصاب، تشکیل و فعالیت احزاب و سازمان های سیاسی، اتحادیه های کارگری، شوراهای کلیه تشکل های صنفی و دمکراتیک به رسمیت شناخته شود.

پوشیده نیست که دولت مذهبی نافی هرگونه دمکراسی و آزادیست. لذا، در حکومت شورایی دین و دولت باید به طور کامل از یکدیگر جدا گردند. دین و مذهب امرخصوصی مردم اعلام شود. دولت باید خود را از قید هرگونه دین و مذهبی رها سازد. هیچ دین و مذهبی مورد توجه دولت نباشد. هرگونه امتیاز برای یک مذهب خاص و انحصار مذهب رسمی ملغا گردد. با سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری حکومت شورایی، هرگونه ستم و تبعیض برپایه جنسیت باید به فوریت ملغا گردد و زنان از حقوق کامل اجتماعی و سیاسی برابر با مردان برخوردار گردند. هرگونه امتیاز برای یک ملیت خاص باید ملغا شود. هیچ امتیازی به هیچ ملیت و زبانی نباید داده شود. تمام ملیت های ساکن ایران باید از این حق برخوردار باشند که آزادانه به زبان خود سخن بگویند، تحصیل کنند و در محل کار، مجامع و موسسات عمومی، نهادهای دولتی و غیره از آن استفاده نمایند. پس زنده باد حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان.

موضع طبقه کارگر در نزاع میان دو ارتجاع اسلامی و امپریالیستی در حاشیه نامه سی نفر به دونالد ترامپ

نویسندگان نامه اظهار امیدواری نموده‌اند که آمریکای تحت رهبری دونالد ترامپ، به "مردم ایران" کمک کند کشور را از "تندروها" پس بگیرند و از آن‌ها که "طرفدار دموکراسی" هستند و هدفشان جایگزین ساختن "رژیم خمینیست" با حکومتی مبتنی بر "دموکراسی لیبرال" است، پشتیبانی کند. نویسندگان نامه، به دونالد ترامپ اطمینان داده‌اند که چنین حکومتی، از متحدان ثابت قدم آمریکا در جهان خواهد بود. نامه‌ی این چند نفر به جانوری مانند دونالد ترامپ که سرمایه‌داری بحران‌زده و گندیده آمریکا او را به جلو صحنه فرستاده است تا راهی برای نجات خود دست و پا کند، بحث‌ها و حواشی زیادی را در پی داشت که بخشا هنوز هم ادامه دارد. حقیقتا این‌که چند آدم لیبرال بورژوا مسلک که نه از موقعیت سیاسی اجتماعی ویژه‌ای برخوردارند، نه در معادلات سیاسی نقش و جایگاهی دارند و در کل عددی به حساب نمی‌آیند، برمی‌دارند به یک تاجر شارلاتان، یک مرتجع لمپن و یک ضدزن نژادپرست نامه می‌نویسند، به خودی خود آنقدر اهمیت نداشت که پیرامون آن به بحث و مجادله پرداخت. اما مساله موقعی اهمیت پیدا می‌کند که بدانیم، این نامه و موضوعات مطرح شده در آن، فقط نامه و موضع این ۳۰ نفر نیست. نامه به ترامپ در واقع، موضع‌گرایی معینی را در اپوزیسیون جمهوری اسلامی نمایندگی می‌کند. گرایشی که البته طیفی از افراد و محافل و گروه‌ها از سلطنت‌طلب و جمهوری‌خواه و مجاهدین گرفته تا "سبزها"، "اصلاح‌طلب‌ها"، "ملی‌مذهبی‌ها" ی رانده شده از حکومت را دربر می‌گیرد. نامه به ترامپ در واقع بیان مکنونات قلبی این طیف و این گرایش است.

اگر از حشو و زوائد نامه و پاره‌ای ابهامات آن و دمی که خجولانه برای جناحی از حکومت به تکان آمده درگذریم، لپ کلام این است که نویسندگان نامه دست به دامان دولت امپریالیستی آمریکا به رهبری ترامپ شده و از آن درخواست کرده‌اند که هرطور که می‌تواند به جمهوری اسلامی فشار بیاورد و گروهی را به قدرت برساند که مادام‌العمر نوکر آمریکا خواهد بود!

درخواست از دولت آمریکا برای تشدید فشار و سرنگون ساختن جمهوری اسلامی، در واقع چیز دیگری جز همان درخواست حمله نظامی، "بشردوستانه" نیست که البته این بار با لحن و زبان دیگری بیان می‌شود.

اما استمدادطلبی اپوزیسیون بورژوا - لیبرال از ارتجاع امپریالیستی و در راس آن دولت امپریالیستی آمریکا برای سرنگون‌ساختن جمهوری اسلامی، پدیده جدیدی نیست. دستکم از مقطع اشغال نظامی عراق توسط آمریکا و متحدان آن در دوره بوش پسر و سقوط رژیم بعثی صدام حسین به این سو، این موضوع بارها و بارها به زبان‌های گوناگون توسط نیروهای مختلف تشکیل‌دهنده این طیف مطرح شده است. گروه‌ها و محافل سیاسی وابسته به اپوزیسیون بورژوایی، چه در نشست‌ها و گفتگوهای رسمی با مقامات و دیپلمات‌های - ولو دست دوم -

آمریکایی، چه با ارسال پیام و نامه به مقامات رسمی آمریکا، به کرات از دولت آمریکا خواسته‌اند از نرمش در قبال جمهوری اسلامی خودداری کند، فشار و تحریم را تشدید کند و با حمله نظامی - البته از روی "بشردوستی" - جمهوری اسلامی را سرنگون سازد. حتی از این‌که به صراحت یا به تلویح از "عراقیزه" شدن ایران دفاع کنند و بخواهند رژیم حاکم بر ایران به شیوه رژیم صدام حسین و معمر قذافی سرنگون گردد، ابائی نداشته و هیچ شرمی به خود راه نداده‌اند. افزون بر سلطنت‌طلب‌ها و محافل و گروه‌های مشابه آن در طیف یاد شده، بورژوا و اسیونالیست‌ها کرد نیز، بارها از دولت آمریکا خواسته‌اند سناریوی عراق را در ایران پیاده کند و برای اجرای نقش در پروژه امپریالیستی شبیه آن‌چه در عراق به سقوط صدام و تشکیل حکومت اقلیم کردستان انجامید، اعلام آمادگی کرده‌اند.

گرچه این‌گونه تحرکات اپوزیسیون بورژوا لیبرال رابطه و تناسب مستقیمی با میزان تنش و اختلاف میان جمهوری اسلامی و قدرت‌های امپریالیستی در راس آن امپریالیسم آمریکا دارد و هر چقدر این تنش‌ها و اختلاف‌ها شدیدتر شده، تحرکات اپوزیسیون دست‌آموز ارتجاع امپریالیستی و ماجرای ال‌ترناتیب‌سازی و استمداد از آمریکا برای حمله نظامی نیز پررنگ تر شده است، اما از آن‌جا که سیاست‌های اوپاما در قیاس با دوره بوش پسر کاهش این تنش‌ها بود، لذا تلاش این گرایش برای ترغیب دولت آمریکا به تعویض رژیم در ایران، از اقبال چندانی برخوردار نشد! اما روشن است که سیاست دولت آمریکا در قبال جمهوری اسلامی در دوره ترامپ، با دوره اوپاما متفاوت است و به احتمال زیاد با تشدید فشار و افزایش تنش‌های فیمابین همراه خواهد بود. اپوزیسیون بورژوایی که از هم اکنون بوی کباب به مشامش خورده، فوراً به یاد "شهروندان ایران" و ارائه "رامحل" برای استقرار "آزادی و دموکراسی" در ایران افتاده و از دولت امپریالیستی آمریکا و لمپن فاشیستی بنام دونالد ترامپ که در عداد نوکان ها و بورژوا امپریالیست‌های راست آمریکاست، تقاضای کمک برای سرنگونی "رژیم خمینیست" نموده تا در عین حال استعداد خود را در عمل به عنوان پادو امپریالیسم آمریکا بیازماید و به اثبات برساند.

"رامحل" های امپریالیستی در عراق و لیبی و سوریه برای استقرار به اصطلاح دموکراسی و آزادی و جنایات فجیعی که قدرت‌های امپریالیستی در راس آن امپریالیسم آمریکا برای تأمین منافع اقتصادی، سیاسی و اهداف توسعه‌طلبانه خود مرتکب شده‌اند، چنان بزرگ و دلشتناک است که نفرت و بیزارى هر انسان آزاداندیشی را برانگیخته و تا قرن‌ها از ذهن مردم خاورمیانه و جهان پاک نخواهد شد. کارنامه خونین این قدرت‌ها در جایگزینی رژیم‌های دیکتاتوری بجای "دموکراسی" و "آزادی" با عملیات نظامی و به ضرب توپ و

تانک و بمبافکن در عراق و لیبی و سوریه، چنان سیاه است که برای همیشه نقاب از چهره کریمه این قدرت‌ها برافکنده و ماهیت آن‌ها را بیش از پیش در انظار جهانیان و قیل از همه مردم زحمتکش خاورمیانه، منجمله مردم ایران برملا ساخته است.

بهرغم این اما بر زمینه جنایات فجیع رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و شرایط فوق‌العاده دشوار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و مصائب بی‌شماری که این رژیم به‌بار آورده و بر کارگران و زحمتکشان و عموم توده‌های جان به لب رسیده ایران تحمیل نموده است، گروه‌ها، افراد و جریان‌هایی پیدا می‌شوند که ظاهراً برای نجات مردم، نامه فدایت‌شوم به بوش و ترامپ می‌نویسند و آشکار و نهان خواهان دخالت نظامی به اصطلاح بشردوستانه قدرت‌های امپریالیستی و در راس آن دولت امپریالیستی آمریکا می‌شوند. اینان با دروغ و نیرنگ و توجیهات پوشالی و تحت پوشش "نجات مردم" ایران از یوغ حکومت اسلامی و رسیدن به آزادی، سعی می‌کنند مردم را فریب دهند و بر اهداف و مقاصد راهزانه و توسعه‌طلبانه و فجایع و جنایات بی‌انتهای امپریالیسم، سرپوش گذارند. مردم ایران باید بدانند که اینان نه دوستان مردم و طرفدار آزادی مردم، بلکه پادوان تبلیغات‌چی قدرت‌های جنگ‌طلب امپریالیست‌اند. امپریالیسم هیچ‌گاه مدافع آزادی و دموکراسی توده‌های ستمدیده نبوده و نخواهد بود. همگان به چشم خود دیده و به تجربه دریافته‌اند که جهنمی که در عراق و افغانستان و لیبی به پا کردند و در سوریه در حال برپا کردن آن هستند، جز کشتار و آوارگی و جز فجایع عظیم چیز دیگری عاید مردم این کشورها نکرده است.

بسیار بوده‌اند افرادی از درون با بیرون جناح‌های حکومتی که تحت شرایط معینی علیه این یا آن جناح رژیم یا برخی محدودیت‌ها، فعالیت‌هایی داشته‌اند گاه حتا زندان هم رفته‌اند. اما همین‌که پای آن‌ها به خارج کشور رسید بسی سریع‌تر از آن‌چه قابل تصور بود، از مدیای امپریالیستی سردرآورده جایگاه خود را در صفوف این گرایش بورژوا - لیبرال پرو امپریالیسم یافتند و در کمپ ارتجاع امپریالیستی ذوب شدند. این‌ها همه، کسانی هستند که دشمنی‌شان با مردم ایران آشکار و عیان است.

در کنار این‌ها و همپای این‌ها، البته باید از گروه دیگری یاد کرد که در نزاع جمهوری اسلامی و آمریکا یا کل قدرت‌های امپریالیستی، جانبدار ارتجاع داخلی است و به بهانه مخالفت یا "مبارزه" با امپریالیسم، از رژیم ارتجاعی جنایتکار جمهوری اسلامی دفاع می‌کند. این‌ها طیف رنگارنگی از طرفداران نظم موجود را تشکیل می‌دهند که همواره در مقاطع حساس و چرخش‌های سیاسی در کنار جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند. در این گروه نیز طیفی از سلطنت‌طلب‌ها، جمهوری‌خواهان، ملی‌مذهبی‌ها، سبزه‌ها و اصلاح‌طلب‌های رانده شده از حکومت



هاشمی رفسنجانی مرتجعی با کارنامه‌ای سراسر جنایت، کشتار و ستمگری

در تاریخ هرملتی افراد و شخصیت‌هایی وجود دارند که به خاطر دفاع آنها از ستمدیگان و منافع آنها در قلوب توده‌های مردم جای می‌گیرند، جاودانه باقی می‌مانند و همواره به نیکی از آنها یاد می‌شود، و در مقابل افرادی هم هستند که به عنوان ستمگران و دشمنان مردم همواره منفور توده‌های یک کشور خواهند بود و در تاریخ به زشتی از آنها یاد می‌شود.

اکبرهاشمی رفسنجانی یکی از پایه‌گذاران رژیم ستمگر جمهوری اسلامی، که امروز مرد، چهره منفوری است که همچون شارلاتان و جنایتکار سرشناس، خمینی، در تاریخ ایران همواره با نفرت و انزجار از او یاد خواهد شد.

او در زمره حلقه نخستین یاران خمینی، مرتجعی بود که نقش مهمی در سرکوب و شکست انقلاب ایران برعهده داشت. هاشمی رفسنجانی یکی از پایه‌گذاران رژیم جمهوری اسلامی، برقراری استبداد دینی، به بند کشیدن و اسارت مردم ایران بود.

وی از تصمیم‌گیرندگان اصلی رژیم در قتل عام و کشتار هزاران تن از مردم ایران و به بند کشیدن ده‌ها هزار تن از فرزندان مردم ایران در سپاه‌های قرون وسطانی دولت دینی بود. هاشمی رفسنجانی یکی از مهره‌های مهم تصمیم‌گیرنده رژیم بر ادامه جنگی بود که ۸ سال به درازا کشید و در جریان آن، صدها هزارتن از مردم ایران کشته و معلول و میلیون‌ها تن آواره و بی‌خانمان شدند.

او در دوره ریاست جمهوری‌اش پایه‌گذار سیاست اقتصادی نئولیبرال بود که میلیون‌ها تن از مردم ایران را به فقر، گرسنگی و بیکاری محکوم کرد و شورش‌های گرسنگان را در مشهد، شیراز، اکبرآباد با کشتارهای بیرحمانه سرکوب کرد. او در این دوره به سرکوب و کشتار مخالفان رژیم در داخل بسنده نکرد. گروه‌های ترور دستگاه اطلاعاتی‌اش را برای کشتار مخالفان رژیم در خارج از کشور بسیج کرد که وحشیانه‌ترین آن، کشتار رهبران حزب دمکرات کردستان در میکونوس بود. در دوره ریاست جمهوری او بود که وزارت اطلاعات برنامه کشتار دستجمعی گروهی از نویسندگان را به مرحله اجرا گذاشت که خوشبختانه با شکست رو برو شد. قتل‌های زنجیره‌ای فعالان سیاسی و نویسندگان نیز ادامه همان پروژه کشتارهای هاشمی رفسنجانی بود. این‌ها فقط نمونه‌هایی از جنایات و ستمگری‌های بی‌انتهای این جنایتکار طراز اول رژیم جمهوری اسلامی بود. سراسر کارنامه سپاه این مرتجع در طول نزدیک به ۳۸ سال ادامه حیات ننگین جمهوری اسلامی، چیزی جز جنایت و کشتار و ستم بر توده‌های مردم ایران نبود.

مردم ایران هیچگاه این ستمگری‌ها و جنایات بیرحمانه و وحشیانه هاشمی رفسنجانی را از یاد نخواهند برد و در تاریخ ایران در کنار خمینی جلا به عنوان جنایتکاران بزرگ تاریخ از آنها یاد خواهد شد.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی

زنده‌باد آزادی – زنده‌باد سوسیالیسم

سازمان فدائیان (اقلیت)

۱۹ دی‌ماه ۱۳۹۵

کار – نان – آزادی – حکومت شورایی

موضع طبقه کارگر در نزاع میان دو ارتجاع اسلامی و امپریالیستی در حاشیه نامه سی نفر به دونالد ترامپ

باضافه "چپ"های ناسیونالیست – رفرمیست‌های توده‌ای مسلک جا می‌گیرند که در هر نزاع نیمه جدی میان قدرت‌ها و ارتجاع امپریالیستی با رژیم جمهوری اسلامی جانب ارتجاع اسلامی را گرفته، مستقیم و غیرمستقیم از آن دفاع می‌کنند. گرچه به دلیل ماهیت رسوای رژیم استبدادی و جنایتکار حاکم جرات نمی‌کنند در شرایط حاضر به صراحت شعار حمایت از جمهوری اسلامی را سردهند، اما بی‌تردید در شرایط بحرانی‌تر و اوضاعی که صیقل‌دهنده صف‌بندی‌های طبقاتی است، بار دیگر در کنار جمهوری اسلامی قرار خواهند گرفت. اینان که هدفی جز اسارت و انقیاد مردم ایران به دست طبقه حاکم و برجای ماندن رژیم ارتجاعی و استبدادی جمهوری اسلامی ندارند، گروه دیگری از دشمنان توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران‌اند که به بهانه مقابله با ارتجاع امپریالیستی، از ارتجاع اسلامی دفاع می‌کنند و همدست جنایتکاران حاکم بر ایران عمل خواهند کرد.

کارگران و زحمتکش‌ان و عموم توده‌های مردم ایران برای رهایی از جنگ رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و فجایع فزاینده‌ای که سرمایه‌داری حاکم به‌بار آورده است، راهی جز این ندارند که مستقلانه وارد میدان مبارزه شوند و خود، سرنوشت خویش را در دست گیرند. هر کس ریگی به کفش نداشته باشد نمی‌تواند این حقیقت را کتمان کند که ارتجاع داخلی و خارجی، جمهوری اسلامی و امپریالیسم هر دو به یکسان دشمن سوگند خورده کارگران و زحمتکش‌ان‌اند. کارگران و زحمتکش‌ان ایران زمانی خواهند توانست، مستقلاً سرنوشت خود را رقم زنند که دوستان و دشمنان خود را به خوبی بشناسند. باید توجه کرد که فقط رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و قدرت‌های امپریالیست دشمن مردم نیستند، بلکه هستند افراد، محافل و یا گروه‌هایی از میان نیروهای اپوزیسیون که در لباس دوست ظاهر می‌شوند اما در عمل با حمایت از یک طرف نزاع میان دو ارتجاع اسلامی و امپریالیستی، نقش دشمن مردم را اما در لباس دوست بازی می‌کنند.

کارگران آگاه، چپ‌های رادیکال و کمونیست‌های انترناسیونالیست در دفاع از منافع کارگران و زحمتکش‌ان، دست‌برد به دو سوی نزاع می‌کوبند و از یک سیاست مستقل پرولتری دفاع می‌کنند. کمونیست‌ها در عین حال با هر گونه ابهام، توهم‌آفرینی و تزلزل‌گرایی سانسور نیست که به نشستن میان دو صندلی خو کرده و از درون مواضع آن می‌تواند بازی در بساط دو نیروی ارتجاعی درآید، شدیداً مبارزه و آن را افشا می‌کنند. هر نیروی چپ رادیکال و هر کمونیست واقعی باید با شعار نه به امپریالیسم نه به جمهوری اسلامی، انقلاب را بدیل خود قرار دهد و کارگران و زحمتکش‌ان را به اعتصاب و قیام و انقلاب فرا بخواند. تنها از طریق یک انقلاب اجتماعی کارگری است که می‌توان بزرگ‌ترین

نوشته یا ننوشته باشند، مشت‌فروبیکار و دشمن کارگران‌اند و در عمل یا به پادوان امپریالیسم تبدیل می‌شوند، یا به سپاهی لشکر رژیم سرتاپا ارتجاعی جمهوری اسلامی.

ضربه را همزمان بر امپریالیسم و رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران وارد ساخت. تمام گروه‌ها و کسانی که جز این می‌اندیشند، مستقل از این‌که چه نقش و جایگاهی در اپوزیسیون برای خود قائل باشند، نامه به بوش و ترامپ

تعمیق فقر در جامعه‌های نشسته بر دریایی از ثروت

درد آورد، اما در مقایسه با گزارش‌های بسیار دیگر از شرایط زیست مردم، قطره‌ایست در اقیانوسی از فاجعه‌های انسانی.

در اواسط آذر ماه، خبرگزاری دولتی فارس از روستایی در نزدیکی مشهد به نام تیمورآباد گزارشی منتشر کرد. روستایی که مردم آن به روایت این گزارش "نه زیر خط فقر که زیر خط زندگی" زندگی می‌کنند. فقر چنان در این روستا بیداد می‌کند که تنها نانوائی روستا به خاطر عدم توانایی مردم برای خرید نان، "درش تخته شده است".

در اواخر آذر ماه امسال، در خبرگزاری دولتی ایلنا، گزارشی از روستاهای جنوب کرمان منتشر شد. گزارشی از روستاهای شهرستان قلعه‌گنج کرمان. از دهستان مازر با ۴۰ آبادی و روستا و با ضریب محرومیت ۹، یعنی بالاترین ضریب محرومیت در کشور. از مردمی که در سرما و گرما در کپرهای حصیری زندگی می‌کنند و نان خشک برایشان "غذایی رویایی" است. در گزارش دیگری، در اوایل اسفند ۹۳، درباره همین شهرستان و دهستان می‌خوانیم که "دهستان مازر با ۴۰ آبادی و روستا با جمعیتی بالغ بر ۱۲ هزار نفر یکی از نقاط محروم شهرستان قلعه‌گنج است" و رئیس شورای شهرستان قلعه‌گنج می‌گوید: "این ۴۰ روستا هنوز آب آشامیدنی سالم و لوله‌کشی ندارند. یعنی طی نزدیک به ۲ سال هیچ گامی در جهت فقرزدایی در این منطقه برداشته نشده است."

سال‌هاست که از محرومیت "بشاگرد"، منطقه‌ای دورافتاده در استان هرمزگان، گفته می‌شود؛ از بیکاری بیش از ۸۰ درصد جمعیت این منطقه. از محرومیت و فقر شدید آن. با وجود این، بشاگرد همان بشاگردی است که بوده است. سیستان و بلوچستان دارای بیش‌ترین ضریب محرومیت است. به گفته‌ی مدیر کل کمیته امداد ۱۴ درصد جمعیت محروم کشور با ضریب ۶ تا ۹ در این استان زندگی می‌کنند. به گفته‌ی وزیر کشور، "در فاصله ده دقیقه‌ای از زاهدان، حدود ۲۵۰ هزار نفر از مردم با امکانات، شرایط و استانداردهای ۱۰۰ سال قبل زندگی می‌کنند."

گزارش‌ها از فقر و محرومیت در سراسر ایران کم نیست. از جنوبی‌ترین تا شمالی‌ترین استان‌ها و شهرها و روستاها. از عدم دسترسی آنان به برق، آب آشامیدنی سالم، سرویس بهداشتی، امکانات تحصیلی از جمله مدرسه، خدمات پزشکی و بهداشتی و جاده‌های ایمن و دسترسی‌پذیر. از

روستاهایی مانند "سپاهدره" در استان همدان که نه نانوائی دارد و نه بقالی و نه هیچ چیز دیگر.

با وجود این رئیس کمیته امداد در ۱۹ دی با وقاحت مدعی می‌شود: "من اطمینان می‌دهم که با همکاری‌های دولت گرسنه و محتاج نان نداریم. ما از کف فقر مطلق که نان و نیازمندی خوراک است، رد شدیم. با اطمینان می‌گوییم که همه ایرانیان از نعمت آب و برق و ۷۰ درصد جمعیت از نعمت گاز برخوردار است. نظام جمهوری اسلامی توانسته در طول چهار سال کارهای بزرگی انجام دهد. کسی در حال حاضر از ما آب و برق طلب نمی‌کند."

این دروغ‌گویی آشکار در حالی است که نه فقط در روستاها، بلکه در کوچه پس‌کوچه و حاشیه شهرها فقر بیداد می‌کند. گرچه در مورد حاشیه‌نشینی نیز، به روال معمول در جمهوری اسلامی، آمار دقیقی وجود ندارد، اما آمار رسمی و آماری که این‌جا و آن‌جا بیان می‌شوند، ابعاد وخیم این پدیده را آشکار می‌سازند. در اردیبهشت ماه معاون رفاه اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در مصاحبه‌ای به "وارونگی شکاف فقر، کاهش فاصله فقر روستایی و شهری" در ایران اشاره کرد. به گفته‌ی وی، "طبق مطالعات موجود، یا فقر در شهرها در حال گسترش است یا فاصله بین فقر روستایی و شهری در حال کاهش."

بر اساس آمار رسمی، یک میلیون و ۱۵۰ هزار نفر از ساکنین مشهد حاشیه‌نشین‌اند، یعنی یک سوم جمعیت آن. جمعیت حاشیه‌نشین اصفهان در حدود ۴۰۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود. در تیر ماه ۹۴، شهرداری تبریز اعلام کرد از جمعیت ۵ / ۱ میلیون نفری این شهر، حدود ۴۵۰ هزار نفر حاشیه‌نشین‌اند. همان زمان، قالیباف، شهردار تهران گفت، ۲۵ تا ۳۰ درصد جمعیت تهران را حاشیه‌نشینان تشکیل می‌دهند که با توجه به جمعیت ۵ / ۸ میلیون تهران، باید بیش از دو میلیون نفر را شامل شود. در مهر ماه ۹۵، وزیر کشور آمار حاشیه‌نشینان را ۱۲ میلیون نفر اعلام کرد.

وجه تشابه این مناطق حاشیه‌نشین در تمامی شهرها، فقدان حداقل امکانات و خدمات شهری ابتدایی مانند آب و برق، سیستم فاضلاب و جمع‌آوری زباله است. بسیاری از سکونت‌گاه‌های مناطق حاشیه‌نشین از حداقل ایمنی برخوردار نیستند و گاهی از سرهم‌بندی مصالح در دسترس ساخته می‌شوند. به گونه‌ای که اصطلاحاتی نظیر آلونک، زاغه و حلبی‌آباد برای توصیف این سکونت‌گاه‌ها مناسب‌تر است. آلونک‌هایی که فقط در حاشیه شهرها وجود ندارند، بلکه برخی از آن‌ها در داخل محدوده‌های شهری مانند زیر پل‌ها، گوشه‌ی خیابان‌ها یا حاشیه اتوبان‌ها هم به چشم می‌خورند.

مهاجرت از روستاها به شهرها در رشد سرمایه‌داری نقش مهمی ایفا کرده است. نیاز سرمایه‌داری به نیروی کار آزاد به نابودی روابط فئودالی، از جمله وابستگی دهقانان به زمین منجر گردید. از سوی دیگر رشد ناموزون سرمایه‌داری که بر کسب سود بنیان دارد و نه نیازهای جامعه، به تمرکز امکانات در شهرها انجامید. یافتن شغل و ممر معاش و نیز بهره‌مندی از امکانات شهری، دهقانان بی‌زمین یا کم درآمد را به مهاجرت به شهرها و مناطق صنعتی واداشت. در اوان رشد سرمایه‌داری توده‌ای که از روستاها به شهرها سرازیر می‌شد و به پرولتاریای صنعتی بدل می‌گشت، در بیخوله‌هایی در حاشیه شهرها و اطراف کارخانه‌ها مسکن گزید. در میان این توده، اما بودند بسیاری که کاری نمی‌یافتند و ارتش بیکاران را تشکیل می‌دادند. شرایط مصیبت‌بار زندگی، شیوع بیماری‌ها و مبارزات طبقه کارگر، طبقه حاکم در کشورهای صنعتی را به تغییراتی در شهرسازی واداشت. همچنین اقدام به ایجاد امکانات رفاهی و خدماتی از جمله دسترسی به آموزش و بهداشت و درمان در مناطق روستایی، سیل مهاجرت به شهرها را کنترل کرد. در توصیف سکونت‌گاه‌ها و محله‌های کارگری آن دوران، شباهت‌های بسیاری با مناطق حاشیه‌نشین امروز ایران یافت می‌شود.

در ایران نیز، اکثر ساکنین این مناطق، روستاییانی هستند که در جستجوی کار و برای برخورداری از خدمات رفاهی، آموزشی، پزشکی شهری به شهرها مهاجرت کرده‌اند. اما بخشی از آن‌ها نیز ساکنین قدیمی شهرها هستند که بر اثر فقر و اجاره‌های سنگین به زندگی در این محله‌ها روی آورده‌اند. جمعیت فعال این مناطق عمدتاً یا بیکارند یا در جستجوی کار یا دارای کار موقت و غیر دائمی و بیش‌تر نیز در مشاغل غیررسمی. عام‌ترین وجه اشتراک محله‌های حاشیه‌نشین، وجود و تراکم فقر است.

امروزه در ایران، تنها روستانشینان و آلونک‌نشینان نیستند که در فقر مطلق به سر می‌برند، یعنی فقری که فرد به نیازهای ابتدایی مانند آب سالم، تغذیه، خدمات بهداشتی، آموزش، پوشاک و سرپناه دسترسی ندارد، میلیون‌ها نفر از توده مردم با مشقت روزگار سپری می‌کنند. ده‌ها میلیون کارگر و خانوار آن‌ها با دستمزدهای ناچیز به زحمت لقمه نانی به دست می‌آورند. حقوق معلمان و پرستاران به زحمت کفاف مخارج خود و خانواده‌شان را می‌دهد. کارمندان برای امرار معاش به شغل‌های دوم و سوم روی می‌آورند. کودکان که برای افزایش درآمد ناچیز خانواده به ناچار

تعمیق فقر در جامعه‌ای نشسته بر دریایی از ثروت

تحصیل را رها می‌کنند و به کار می‌پردازند. در شهریور ماه، معاون "توسعه روستایی و مناطق محروم کشور" گفت، ۴۰ درصد از خانوارهای روستایی و ۱۷ درصد از خانوارهای شهری دارای فقر چند بعدی هستند (از بعد استانداردهای زندگی نظیر آموزش و بهداشت). با افزایش هزینه‌های درمانی، تورم و عدم افزایش متناسب دستمزدها، بیکاری و از همه مهم‌تر بحران ساختاری سرمایه‌داری همراه با اجرای سیاست‌های نئولیبرالی باید انتظار داشت در سال‌های آتی، تعداد هر چه بیش‌تری از مردم، حتی از قشر متوسط به خط فقر یا زیر خط فقر رانده شوند. امری که هم اکنون در حال وقوع است.

رشد فقر در ایران در حالی‌ست که درآمدهای کشور از نفت و فرآورده‌های آن، سالانه به ده‌ها میلیارد دلار سر می‌زند. اما این درآمدها که می‌توانست صرف رفاه مردم شود، بخش زیادی از آن، صرف ماجراجویی‌های منطقه‌ای رژیم، ارگان‌های سرکوب نظامی و شبه نظامی و نهادهای مذهبی می‌شود و به جیب سرمایه‌داران می‌رود. رحمانی فضل‌ی، وزیر کشور در همایشی در آبان ماه گفته است، "دو لشکر برای «ایجاد امنیت و جبران نبود توازن» در استان سیستان و بلوچستان مستقر هستند، در حالی که هزینه نگهداری این دو لشکر «دو برابر نیاز سرمایه‌گذاری» برای توسعه این استان است."

گذشته از آن، باندهای مختلف مافیایی بر اقتصاد ایران چنگ انداخته‌اند و با حراج ثروت‌های طبیعی کشور که با دسترنج کارگران و زحمتکشان به چنگ می‌آیند، سود حاصل را نصیب خود می‌سازند. بر این بستر، سران و ایدای رژیم با چپاول و اختلاس و دریافت حقوق‌های نجومی به ثروت‌های هنگفتی دست یافته‌اند. ثروت‌هایی که اگر بخشی از آن‌ها به رفاه مردم اختصاص می‌یافت، میلیون‌ها نفر از فلاکت و فقر نجات می‌یافتند. بنا به گزارشی که رویترز در سال ۹۲ منتشر کرد، خامنه‌ای یک امپراتوری ۹۵ میلیارد دلاری به نام "ستاد اجرایی فرمان امام" را کنترل می‌کند. ستادی که به هیچ‌کس و هیچ‌جا پاسخگو نیست و جز او و نزدیکانش، کسی از سرنوشت این درآمدها اطلاعی ندارد.

فقر و نابرابری از پیامدهای گریزناپذیر جوامع طبقاتی از جمله سرمایه‌داری‌ست. در جامعه سرمایه‌داری درصد قلیلی از جامعه ابزار تولید را در اختیار دارند. در برابر این عده، اکثریتی از جامعه قرار دارند که چیزی جز نیروی کار خود در اختیار ندارند. در

نتیجه برای امرار معاش، ناچارند نیروی کار خود را به سرمایه‌دار بفروشند. در نتیجه، در یک قطب ثروت و در قطب دیگر فقر انباشته می‌شود. اما چنین نیست که همه کارجویان فرصت فروش نیروی کار را به دست آورند، بلکه تعداد کثیری از آنان به ارتش بیکاران می‌پیوندند و در فقری عمیق‌تر از کارگران شاغل می‌زیند. در دوره‌های بحرانی که تولید دچار رکود می‌شود، بر بیکاران و فقرا افزوده می‌شود، در آن سو، اما، ثروت در دست عده قلیل‌تری متمرکز می‌گردد. گزارش اکسفام که در ژانویه ۲۰۱۵ منتشر شد، نشان‌گر این واقعیت است که فاصله نابرابری در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۵ عمیق‌تر گشته و ثروت ۶۲ نفر در جهان به اندازه ثروت نیمی از جمعیت کره زمین افزایش یافته است. در ایران هم آمارها و واقعیت‌ها همین روند را نشان می‌دهند. بنا به گزارشی در مهر ۹۳، دهک دهم درآمدی کشور ۲ میلیون نفر جمعیت دارد. سران رژیم هم در فرصت‌های مختلف به افزایش شکاف طبقاتی در ایران اشاره دارند. از جمله وزیر سابق بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در دی ماه امسال، به "فاصله ۱۷ برابری درآمد ثروتمندان و فقرا در ایران" اشاره می‌کند. و فقر سرمنشأ بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی، از جمله بی‌سوادی و کم‌سوادی، اعتیاد، فحشا و بزهکاری‌ست. فقر سلامت جسمی و روانی افراد جامعه را به خطر می‌اندازد. و تبعات پرشمار دیگر.

اگر در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، مبارزات کارگران، کمونیست‌ها و نیروهای مترقی، فقر مطلق را کاهش داده و حتی بیکاران از حداقل‌های زندگی برخوردارند. در کشورهای سرمایه‌داری توسعه نیافته مانند ایران، بیکاری مترادف است با گرسنگی و بی‌خانمانی و فقدان نیازهای اولیه زندگی مانند بهداشت و آموزش. فقدان سیستم تأمین اجتماعی فراگیر، فقدان آزادی‌های سیاسی برای تشکلیابی و پیگیری مطالبات، بی‌اعتنایی سران رژیم دینی به ابتدایی‌ترین نیازهای مردم، همه دست به دست هم داده‌اند تا روز به روز عرصه بر توده‌های میلیونی مردم ایران تنگ‌تر شود. آینده‌ای که حتی کارشناسان و مسئولان رژیم آن را پیش‌بینی می‌کنند. تا جمهوری اسلامی به حیات خود ادامه می‌دهد، تا سرمایه‌داری بر ایران سلطه دارد، روزنه امیدی در چشم‌انداز وجود نخواهد داشت. تنها راه اجتناب از این آینده، مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برپایی حکومتی برخاسته از مردم و متکی به مردم است.

کمک های مالی

کانادا- ونکوور

لاکومه ۵۰ دلار
 نرگس ۱۰ دلار
 دمکراسی شورایی ۱ ۱۰۰ دلار
 دمکراسی شورایی ۲ ۱۰۰ دلار

هند

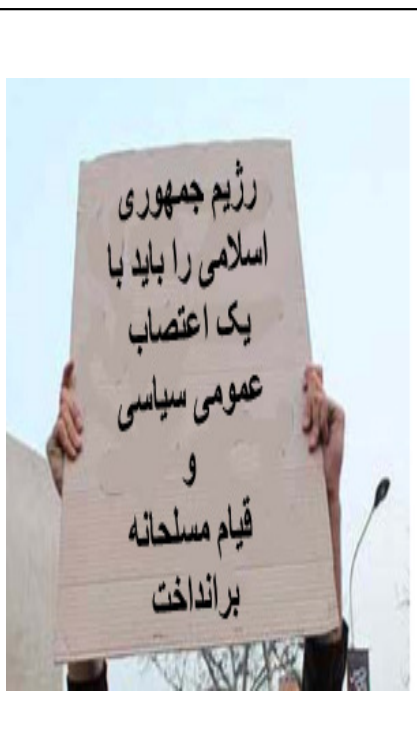
داوود مدائن ۲۰۰ یورو

سوئیس

علی‌اکبر صفایی فراهانی ۳۰ فرانک
 سیامک اسدیان (اسکندر) ۴۰ فرانک
 حمید اشرف ۳۰ فرانک
 محمد کاسه‌چی ۵۰ فرانک
 امیر نبوی ۵۰ فرانک

دانمارک

هوشنگ احمدی ۲۰۰ کرون
 دکتر نریمسا ۲۰۰ کرون
 آزاد (ژانویه) ۲۰۰ کرون
 آهو ۴۰۰ کرون





خانه از پای بست ویران است

روزنامه شهروند ۷ دی‌ماه گزارشی انتشار داد مبنی بر این‌که "عده‌ای درون گورستان و در قبرهای از پیش آماده‌شده و چندین خانواده در اطراف گورستان، در منطقه بلوک‌زنی و زیر کانال در چادر زندگی می‌کنند. در درون گورستان، ۳۰۰ گور از پیش آماده وجود دارد که ۵۰ کارتن‌خواب دست‌کم ۲۰ گور را اشغال کرده‌اند. در هر گور یک نفر و گاهی هم سه تا چهار نفر زندگی می‌کنند."

انتشار این خبر موجی از واکنش‌ها در شبکه‌های اجتماعی، روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها را در سراسر ایران در پی داشت. برخی خواستار رسیدگی فوری به مسئله شدند. و البته این رسیدگی به‌فوریت با دستور دادستان، رئیس‌جمهور، شهردار و استاندار انجام گرفت. گورخوابان را با زور از گورها بیرون ریختند. اما واکنش مردم، احساس همدردی و محکومیت رژیم بود. با این‌وجود، در میان این واکنش‌ها، نوعی توهم پراکنی نیز به‌وضوح آشکار بود.

برخی چنین وانمود کردند که گویی اتفاقی استثنائی و نامأنوس در کشوری با مردمی غرق در رفاه و آسایش رخ داده که نظایر آن وجود نداشته و ندارد و حالا که گزارشی از گورخانه‌های گورستانی انتشار یافته، آن‌ها را متأثر ساخته و احساساتشان را جریحه‌دار ساخته است. باید کسی با فجایی که نظم حاکم بر ایران به بار آورده بیش از آن بیگانه باشد که نداند، حتی گورخوابی و گورخانه‌های گورستانی پدیده جدیدی در ایران نیست، بلکه ارمغان جمهوری اسلامی، از چندین سال پیش در ایران است. حتی در همین محل و بر سر همین مسئله نیز یکی از خود گورخوابان می‌گوید: "اینجا کسانی را داریم که ۱۰ سال است در همین قبرستان نصیرآباد زندگی می‌کنند." واقعیت این است که در کشوری به نام ایران، با میلیون‌ها معتاد، صدها و هزاران نمونه از این دست وجود داشته و دارد. هر ساله ده‌ها و صدها تن از همین انسان‌های فلاکت‌زده در سرمای زمستان جان داده‌اند. هر روز صدها و هزاران تن در اثر فقر، اعتیاد و بی‌خانمانی جان می‌دهند. روزانه میلیون‌ها انسان بیکار و گرسنه سر بر بالین می‌گذارند.

چگونه ممکن است کسانی که اکنون با شنیدن خبر گورخانه‌های گورستان نصیرآباد احساساتشان جریحه‌دار شده، ندانند که یک جمعیت ۱۰ تا ۱۵ میلیونی در حاشیه شهرهای بزرگ زندگی اسفبار و فلاکت‌باری را می‌گذرانند. متجاوز از ده میلیون بیکار در فقر و گرسنگی جان می‌کنند. کودکان کار و خیابانی ابعاد میلیونی به خود گرفته است. دستمزد و حقوق اکثریت بزرگ کارگران و زحمتکش‌ان آن‌قدر ناچیز است که حتی پاسخ‌گوی نیازهای معیشتی نیمی از هر ماه نیست و فراتر از آن، کم نیستند کارگرانی که چندین ماه دستمزد نگرفته‌اند و در فقر و گرسنگی به سر می‌برند.

اما حیرت‌آور این‌که افرادی هم هستند که آدرس غلط به مردم ایران می‌دهند. گویا از دیدگاه آن‌ها، مشکل این‌جاست که مقامات و سران دولتی از فجایی که در کشور می‌گذرد بی‌خبرند و رئیس‌جمهوری اسلامی قدمی از کاخ ریاست‌جمهوری‌اش بیرون نمی‌گذارد که ببیند در سراسر کشور چه می‌گذرد. واقعیتی است غیرقابل انکار که حسن روحانی بیش از هر کس دیگر به آنچه در کشور می‌گذرد آگاهی دارد. نه صرفاً از آن‌رو که وی همواره از مقامات امنیتی رژیم در بالاترین سطوح آن بوده است، بلکه همه روزه روسای مؤسسات دستگاه اجرایی از جمله وزیر اطلاعات، وزیر کشور، پلیس، شهردار و دیگر مقامات ریز و درشت او را از تمام مسائلی که در هر گوشه شهرها و روستاها در سراسر کشور می‌گذرد، آگاه می‌کنند. بنابراین او بهتر از هر کسی می‌داند که در کشور چه می‌گذرد. برای او مطلقاً بی‌اهمیت است که کسی زنده در گور مسکن گزیند یا از گرسنگی جان دهد. وظیفه‌ی او پاسداری از رژیم استبداد دینی و پیشبرد سیاستی است که ثروت و سرمایه را در یک قطب جامعه در دست گروهی سرمایه‌دار و فقر، بیکاری اعتیاد، تن‌فروشی، کارتن‌خوابی، گورخوابی را در قطب دیگر متمرکز سازد. او همان وظیفه‌ای را انجام می‌دهد که احمدی‌نژاد انجام داد و پیش از او هم پیشینیان وی.

چیزی برای پرده‌پوشی نمانده است. معضل جامعه ایران فقط اعتیاد و کارتن‌خوابی و گورخوابی انسان‌ها نیست. معضل بسیار فراتر از آن است. سرتاسر جامعه مملو از بحران، فاجعه و نابسامانی است که نظم طبقاتی حاکم و رژیم پاسدار آن به بار آورده‌اند. مسئول تمام فجایی که در ایران رخ داده جمهوری اسلامی و تمام گروه‌ها و جناح‌های وابسته به آن هستند. حاکمیت خدا بر روی زمین، یکی از فاسدترین، بی‌رحمترین و مخوفترین رژیم‌های تاریخ بشری از کار درآمده است. مجریان فرمان الهی جز یک مشت دزد و راهزن، غارت‌گر و چپاول‌گر نیستند. جمهوری اسلامی در طول ۳۸ سال حاکمیت ننگین خود، جز فاجعه و ویرانی، فقر، بیکاری، گرسنگی، اعتیاد، جنگ، اختناق، استبداد و کشتار، فساد و تباهی ارمغانی نداشته است. پوسیدگی این رژیم، اکنون به نهایت خود رسیده است. آن را باید با یک انقلاب کارگری سرنگون کرد و به زباله‌دانی تاریخ فرستاد.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی

زنده‌باد آزادی – زنده‌باد سوسیالیسم

سازمان فدائیان (اقلیت)

۸ دی‌ماه ۱۳۹۵

کار – نان – آزادی – حکومت شورایی

کارگران، گروگان سرمایه‌داران

همواره در پاسخ به اعتراضات کارگران نسبت به عقب افتادن مداوم دستمزد، توجیحات متعددی را به حساب اوضاع عنوان کرده‌اند. زمانی از هم‌گسختگی صنایع پس از انقلاب بهانه بود و پس‌از آن، جنگ و ادامه آن. سپس خصوصی سازی و نوسازی صنایع توجیه و بهانه شد و پس‌از آن بحران اقتصادی پایان دوران زمامداری هاشمی رفسنجانی. معضل حل نشد و بهانه و توجیه تحریم اقتصادی بر آن افزوده شد. تحریم اقتصادی هم به پایان رسید، بدون این‌که معضل پرداخت دستمزدهای معوقه کارگران حل شود. بالعکس این معضل ابعاد و وسعت گسترده‌تری به خود گرفت و اکنون نیز هرروز بهانه جدیدی درمی‌آورند. کمبود نقدینگی، قفل شدن بانک‌ها، معوقات دولت و مؤسسات آن به سرمایه‌داران خصوصی، طلب شرکت‌های واسطه‌ای از مقاطعه‌کاران و غیره.

واقعیت این است که تمام ادعاهای دولت و سرمایه‌داران خصوصی برای به تعویق انداختن مداوم دستمزد کارگران، چیزی جز بهانه‌های واهی نیست و هدفی جز افزودن بر سود و ثروت سرمایه‌داران ندارد. حتی اگر بزرگترین بحران‌های اقتصادی نیز در یک کشور وجود داشته باشد، کاری که کارگران انجام می‌دهند، ارزش جدیدی که می‌آفرینند، بسیار فراتر از آن چیزی است که جبران‌کننده دستمزد آن‌هاست. چیزی که در جریان بحران می‌تواند اتفاق افتد این است که سود سرمایه‌دار در مقایسه با دوره رونق اقتصادی کاهش یابد. اگر جز این می‌بود اکنون که تمام جهان سرمایه‌داری بایک بحران اقتصادی جدی مواجه است، در تمام کشورهای جهان می‌بایستی وضعیت کارگران شبیه آن چیزی باشد که اکنون در ایران وجود دارد. درحالی‌که می‌دانیم چنین نیست و ایران نمونه منحصربه‌فردی در سراسر جهان است که دستمزد کارگران ماه‌ها به تعویق می‌افتد و این روند سال‌هاست که ادامه دارد. دلیل آن‌هم در این است که طبقه سرمایه‌دار ایران، آن را به وسیله‌ای برای افزودن سود سرمایه و سود تبدیل کرده است. چگونه؟

فرض کنید در یک موسسه تولیدی یا خدماتی، هزار کارگر مشغول به کارند که در هرماه باید مبلغی معادل ۲ میلیارد تومان به‌عنوان دستمزد به کارگران پرداخت شود. سرمایه‌داری که یک یا چند ماه پرداخت دستمزد کارگران را به تعویق انداخته، چندین میلیارد تومان دستمزد معوقه کارگران را بدون این‌که کمترین هزینه‌ای برای او داشته باشد و یا ناگزیر باشد در ازای این پول، بهره‌ای به سرمایه‌دار بانکدار بپردازد، به سرمایه‌الحاقی تبدیل می‌کند و به جریان فعالیت و تولید می‌اندازد. بدین طریق حجم ارزش اضافی را افزایش می‌دهد و از طریق سودی که از همین منبع به دست می‌آورد، همان‌گونه که رسم شده است، یک ماه از دستمزدهای معوقه چند ماه را می‌پردازد و این ماجرا همچنان ادامه می‌یابد. راه سهل و سادتر آن نیز این است که سرمایه‌دار صنعتی و تولیدی یا خدماتی، دستمزد پرداخت‌نشده و به تعویق افتاده کارگر را با بهره

۲۰ تا ۲۵ درصدی کنونی تبدیل به سپرده بانکی خود می‌کند و با بهره آن بخشی از دستمزدهای معوقه کارگر را می‌پردازد. یک سال که بدین منوال می‌گذرد، این سرمایه‌دار میلیاردها تومان، مفت و مجانی به جیب می‌زند. خوب که دقت کنیم، آشکار است که سرمایه‌دار با به تعویق انداختن پرداخت دستمزد کارگران، عملاً حتی لاقلاً بخشی از دستمزد کارگران را هم به جیب زده است. کارگرانی که چندین ماه دستمزد خود را دریافت نکرده‌اند، زندگی خود و خانواده‌شان در فقر، گرسنگی، بدهکاری، بی‌خانمانی تپاه می‌شود، اما همین مسئله در ایران تبدیل‌شده است به‌وسیله جدیدی برای تشدید استثمار و افزودن سود و سرمایه.

اما منافعی که از این بابت عاید سرمایه‌دار می‌شود، به همین‌جا خاتمه نمی‌یابد. به تعویق انداختن دستمزدها، همچنین وسیله‌ای برای آرام کردن و مطیع ساختن کارگران و به گروگان گرفتن آن‌ها است.

کارگرانی که در نتیجه تعویق چند ماه دستمزد، با فقر، بدهکاری و معضلات متعدد اجتماعی و خانوادگی دست‌به‌گریبان هستند، به‌ویژه با توجه به وجود میلیون‌ها بیکار در ایران، هرلحظه در بیم و هراس ناشی از بیکاری به سر می‌برند و نگران‌اند همین کاری را هم که دارند از دست بدهند و اخراج شوند، تبدیل می‌شوند به انسان‌های تابع و مطیع سرمایه‌دار که بهر شکل می‌خواهد آن‌ها را تحت‌فشار قرار می‌دهد و استثمار را تشدید می‌کند. این کارگران که تحت یک چنین شرایطی باید منتظر بمانند تا سرمایه‌دار لطفی کرده و هرچند وقت یکبار بخشی از مطالبات معوقه آن‌ها را بپردازد، دیگر جرئت و روحیه اعتراض برای افزایش دستمزد و بهبود شرایط معیشتی خود را نخواهند داشت. لذا مجبور می‌شوند به وحشیانه‌ترین شکل استثمار، ستم و استبداد سرمایه‌تن دهند. خلاصه کلام این‌که سرمایه‌دار به‌تمام‌معنا کارگران را به گروگان گرفته و اسیر خود کرده است.

با این توضیحات روشن است چرا مسئله به تعویق انداختن پرداخت دستمزد کارگران که سال‌هاست در ایران رواج پیدا کرده و پیوسته بر وسعت و دامنه آن افزوده‌شده است، ربطی به این یا آن وضعیت اقتصادی و توجیحات رنگارنگ طبقه سرمایه‌دار حاکم ندارد، بلکه یک سیاست آگاهانه طبقه حاکم و روش جدیدی برای افزودن سود و سرمایه، تشدید استثمار و به بند کشیدن و مطیع ساختن کارگران است.

بدون این‌که مبارزات کارگران ایران علیه این شیوه ستم و استبداد سرمایه نادیده انگاشته شود، سؤال این است که چرا طبقه کارگر ایران نتوانسته با معضلی که چندین سال ادامه دارد، مقابله‌ای جدی داشته باشد؟

بی‌تردید اساسی‌ترین دلیل و علت آن سیاسی است. در ایران یک رژیم سیاسی استبدادی و به‌غایت سرکوبگر حاکم است که بیان آشکار دیکتاتوری عریان طبقه سرمایه‌دار است. این دیکتاتوری عریان سرمایه‌دار حتی ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های سیاسی را برای دفاع از

خود، از طبقه کارگر سلب کرده است. لذا برخلاف عموم کشورهای جهان، کارگران ایران، حتی از داشتن تشکلهای مستقل که از منافع اقتصادی و صنفی آن‌ها به شکلی متشکل دفاع کنند، محروم‌اند. اما در مقابل تمام ابزارهای سرکوب سیاسی و اقتصادی، امکانات و تسهیلات در اختیار سرمایه‌داران قرار گرفته که به هر شکل می‌خواهند با کارگران رفتار کنند و آن‌ها را استثمار نمایند.

یکی از عواقب این دیکتاتوری که در عرصه اقتصادی به عامل بازدارنده‌ای در رشد و ارتقاء مبارزات کارگران و حتی سطح مقاومت آن‌ها تبدیل‌شده است، و داشتن طبقه کارگر به کار در شرایط فقر مطلق از طریق پرداخت دستمزدی است که بسیار پایین‌تر از ارزش نیروی کار آن‌هاست.

این واقعیت دیگر بر کسی پوشیده نیست که اکثریت بسیار بزرگ کارگران در زیرخط فقر مطلق قرار دارند و آنچه تحت عنوان دستمزد به کارگران پرداخت می‌شود، حتی جبران‌کننده هزینه‌های یک خانوار کارگری در نیمی از ماه نیست. برخلاف برخی نگرش‌ها که فقر را تحت هر شرایطی محرک اعتراض و مبارزه می‌دانند، این فقر در شرایطی هم می‌تواند به عاملی برای انفعال و تمکین به وضع موجود شود. این به‌ویژه در شرایطی صادق است که طبقه کارگر در پراکندگی و بی‌سازمانی قرار دارد، طبقه حاکم به دیکتاتوری عریان و عنان‌گسیخته متوسل شده است و کارگران در چنان وضعیتی وخیم معیشتی قرار دارند که مقدم بر هر چیز باید در فکر تأمین وسایل معاش خود باشند.

طبقه سرمایه‌دار ایران برای پیشبرد اهداف خود و تشدید استثمار، فقط به دیکتاتوری عریان، سرکوب و بی‌حقوقی کارگران و تلاش برای در پراکندگی نگه‌داشتن کارگران اکتفا نکرده، بلکه از همه این شرایط بهره گرفته تا با تحمیل فقری کمرشکن به کارگران، آن‌ها را به اسارت گیرد و تا آخرین حد ممکن استثمار را تشدید کند. بدین منظور نیروی کار را به بهایی ارزان‌تر از ارزش آن می‌خرد و کارگران را در منتهای فقر و گرسنگی نگه می‌دارد.

چگونه ممکن است چنین اتفاقی رخ دهد درحالی‌که نیروی کار کالاست و هر کالایی در نظام سرمایه‌داری به ارزش آن فروخته می‌شود. دستمزد هم قاعدتاً باید بیان پولی ارزش نیروی کار باشد؟

تا جایی که مسئله فروش این کالای ویژه در ایران مطرح است، بنا به شرایط سیاسی و اقتصادی حاکم و محرومیت طبقه کارگر حتی از حقوق صنفی، کارگر در برابر سرمایه‌دار به‌عنوان فردی متساوی‌الحقوق ظاهر نمی‌شود که بتواند نیروی کارش را به بهای آن به سرمایه‌دار بفروشد یا نفروشد. سرمایه‌دار دارای تمام حقوق، امتیازات و امکانات است، کارگر از همه آن‌ها محروم می‌باشد. مسئله به این شکل است که کارگر منفرد با بی‌بهای را که سرمایه‌دار تعیین می‌کند بپذیرد یا از گرسنگی بمیرد. خیلی هم که ماجرا بخواهد جنبه قانونی به خود بگیرد، معیار آن، دستمزدی قرار می‌گیرد که دولت به‌عنوان نماینده و قدرت متشکل طبقه سرمایه‌دار معین کرده است.

کارگران، گروگان سرمایه‌داران

بحث ما هم بر سر همین مسئله است و نه در مورد هزاران موسسه‌ای که تابع هیچ ضابطه و قانونی نیستند، نظیر مؤسسات تولیدی و خدماتی کوچک یا مناطق ویژه.

اما بر چه مبنایی می‌توان گفت دستمزدی که در ایران به کارگران پرداخت می‌شود، مستثنا از این‌که مشمول قانون به‌اصطلاح کار باشند یا نباشند، بسیار پایین‌تر از ارزش نیروی کار است و از همین رو است که کارگران با فقر مطلق مواجه‌اند و در گرسنگی مداوم به سر می‌برند، و وحشیانه استثمار می‌شوند؟

این را هر کس می‌داند که هر کالایی در بازار قیمتی دارد و با پرداخت این قیمت می‌توان آن را خرید. اما این قیمت چگونه تعیین می‌شود؟ از طریق مقدار کار اجتماعاً ضروری برای تولید آن.

در جامعه سرمایه‌داری که همه‌چیز به کالا تبدیل شده است. نیروی کار نیز یک کالا است، اما کالای ویژه که تمایز آن با کالاهای دیگر در این است که وقتی مصرف می‌شود برخلاف کالاهای دیگر، ارزش نوینی می‌آفریند. در اینجا فقط اشاره کنیم که این ارزش نوین و تازه آفریده شده، همان چیزی است که بخشی از آن جبران‌کننده دستمزدی است که به کارگران پرداخت می‌شود و بخش دیگر به‌عنوان ارزش اضافی و سود نصیب سرمایه‌دار می‌گردد.

در جامعه سرمایه‌داری، کارگر برای امرار معاش و زنده مانده چیزی جز فروش نیروی کار در اختیار ندارد. او این نیروی جسمانی و فکری را که موردنیاز سرمایه‌دار و تولید سرمایه‌داری است، به‌عنوان یک کالا به سرمایه‌دار می‌فروشد، در ازای آن مبلغی پول تحت عنوان دستمزد دریافت می‌کند، تا از طریق آن وسایل معیشت خود و خانواده‌اش را تأمین کند. ما در اینجا نقش مهارت، تخصص و کار مرکب را کنار می‌گذاریم، و بحث را بر سر یک کارگر ساده و معمولی که جمهوری اسلامی بر آن مینا حداقل دستمزد را تعیین می‌کند، مدنظر قرار می‌دهیم.

دستمزد این کارگر چقدر باید باشد؟ به‌عبارت‌دیگر ارزش نیروی کاری که به سرمایه‌دار فروخته می‌شود و شکل پولی دستمزد به خود می‌گیرد، چگونه تعیین می‌شود؟ دقیقاً مثل هر کالای دیگر، از طریق زمان کار اجتماعاً لازمی که برای تولید و بازتولید نیروی کار، برای حفظ و نگهداری کارگر ضروری است.

کارگر با کار چندین ساعت در روز، نیرو و انرژی خود را از دست می‌دهد، برای این‌که بتواند مستمراً نیروی کار را بفروشد و در محل کار مصرف کند، باید این نیرو و انرژی از دست‌رفته جبران شود. کارگر به‌مرور فرسوده و پیر می‌شود، باید نسل خود را نیز بازتولید کند. این همه بدان معناست که مقدم بر هر چیز باید بتواند مواد غذایی لازم را تهیه کند، سلامتی خود را حفظ نماید، برای خود و خانواده‌اش لباس و دیگر ضروریات زندگی را تأمین کند و جایی برای استراحت و سکنی‌گزیدن داشته باشد. یعنی باید درازای دستمزدی که می‌گیرد بتواند وسایل معیشت خود را تأمین کند. پس، ارزش نیروی

کار مقدم بر هر چیز عبارت خواهد بود از ارزش وسایل زندگی که برای حفظ و نگهداری دارنده نیروی کار و خانواده وی ضروری است. این ضروریات زندگی، البته محدود و منحصر به نیازهای مصرفی غذایی، پوشاک، مسکن و امثالهم نیست. بلکه تحت شرایط تاریخی کنونی و سطح پیشرفت و فرهنگ، حیطه گسترده‌تری دارد. امروزه هر خانه‌ای نیاز به برق، گاز، تلفن، تلویزیون، وسایل لباس‌شویی و ده‌ها نمونه از این‌دست دارد که بدون آن‌ها زندگی ممکن نیست. این‌ها همه برای کارگر هزینه دارد که ارزش آن‌ها وارد ارزش نیروی کار می‌شود. همچنین است هزینه‌های آموزش و پرورش فرزندان کارگر، هزینه وسایل نقلیه، مخارج نیازهای فرهنگی و تفریحی کارگر که ارزش تمام این هزینه‌ها وارد هزینه‌های تولید و بازتولید نیروی کار و ارزش آن می‌گردد.

این، آن حداقل دستمزد یا آن مرزی است که ارزش نیروی کار کارگر نمی‌تواند پایین‌تر از آن باشد. در ایران این حداقل چه مبلغی است؟ تا چند سال پیش که هنوز متوسط هزینه‌های یک خانوار معمولی در شهرها توسط مراکز رسمی دولتی اعلام می‌شد، این رقم بیش از ۳ میلیون تومان در ماه اعلام شد. اگر افزایش هزینه‌ها و تورم دوره زمامداری حسن روحانی را هم به‌حساب نیاوریم، روشن است که با حداقل تعیین‌شده دستمزد توسط دولت، معادل ۸۱۲ هزار تومان در ماه، سرمایه‌داران نه‌فقط نیروی کار کارگر را به بهایی زیر ارزش آن می‌خرند، بلکه این فاصله به‌اندازه‌ای بزرگ است که می‌توان گفت، تنها یک‌سوم ارزش نیروی کار کارگر را می‌پردازند. از همین روست که امروزه در ایران دستمزدی که اکثریت بزرگی از کارگران دریافت می‌کنند، از طریق آن حتی نمی‌توانند هزینه‌های نیمی از ماه را جبران کنند. لذا کارگران با بی‌سابقه‌ترین شرایط وخیم مادی و معیشتی مواجه‌اند و روزمره زندگی آن‌ها تباه می‌شود.

به قول مارکس، اگر در هر کشوری چنین شرایطی پیش‌آید که بهای نیروی کار تا مرحله‌ای تنزل کند که قیمت آن، پایین‌تر از ارزش آن قرار گیرد، "نیروی کار فقط می‌تواند به شکل پزمرده و پریشانی خویشتن را نگاه دارد و بسط یابد." این دقیقاً وصف‌الحال وضعیت کارگران ایران در شرایط موجود است. این وضعیت باعث شده که خانواده‌های کارگری با فقر و گرسنگی مداوم روبه‌رو باشند، از نظر جسمانی تحلیل روند، به بیماری‌های متعدد مبتلا شوند، در سنین پایین جان خود را از دست بدهند و با ده‌ها معضل اجتماعی دیگر مواجه شوند. وقتی‌که کارگران در یک چنین شرایط اسفباری گرفتارند، روشن است که دیگر بحثی از امکانات فرهنگی و تفریحی و رشد و اعتلای فکری و فرهنگی در میان نیست. گروهی از کارگران که ناگزیرند پس از ۸ ساعت کار روزانه، چندساعتی هم در جای دیگر کار کنند، یا زن‌وشوهر کارگر برای نجات از فقر و فلاکت موجود تمام‌روز کار کنند و گاه فرزندان خود را از تحصیل محروم کنند و روانه بازار کارنمایند تا آنها نیز کم‌خرجی برای

هزینه‌های کمرشکن زندگی کارگر باشد، دیگر فرصتی برای زندگی معمولی کارگر هم باقی نمی‌ماند، تا چه رسد به تفریح و ارتقای سطح فرهنگی کارگر. این وضعیتی است که سرمایه‌داران دقیقاً آن را خواسته و از قبل آن سود می‌برند. نه صرفاً از آن‌رو که نیروی کار کارگر را مفت و مجانی تصاحب می‌کنند و سودهای کلانی به جیب می‌زنند، بلکه از همین شرایط برای به گروگان گرفتن کارگران، واداشتن آن‌ها به تبعیت بی چون و چرا، بهره می‌گیرند. وقتی‌که کارگران در یک چنین شرایط اسفباری قرار دارند، طبقه سرمایه‌دار می‌تواند گستاخی و بی‌رحمی خود را تا آنجا بسط دهد که پرداخت دستمزد کارگران را نیز چندین ماه به تعویق اندازد و زندگی کارگران را تباه کند و از آن‌هم وسیله‌ای برای افزون سازی سود و سرمایه بسازد.

با این اوصاف، روشن است که اگر اوضاع به روال چندین سال گذشته باشد، نه‌فقط بهبودی در وضعیت کارگران رخ نخواهد داد بلکه، همان‌گونه که تجربه نشان داده است، سال‌به‌سال وضع وخیم‌تر خواهد شد و حتی این معضل به تعویق افتادن پرداخت دستمزد کارگران به مدت چند ماه که به یک پدیده معمول و مرسوم تبدیل شده است، حل نخواهد شد.

طبقه کارگر نمی‌تواند از شر مصائب بی‌شماری که نظم موجود و طبقه حاکم به بار آورده‌اند، رها گردد، مگر آن‌که به نبردی قطعی برای برانداختن این نظم روی آورد. حتی اگر قرار باشد در چارچوب نظم موجود، طبقه حاکم را به عقب‌نشینی واداشت، این کار با مبارزات منفرد و پراکنده کارگران ممکن نیست. باید مبارزه را از سطح کارخانه‌های منفرد، به سطح مبارزه‌ای سرا سری ارتقاء داد. باید برای برپایی تشکلهای سرا سری تلاش نمود و این ممکن نیست مگر آن‌که کارگران کارخانه‌های هر رشته تولید، نخست در میان خودشان، متشکل شوند. وقتی‌که کارگران کارخانه‌های یک‌رشته تولید متحد و متشکل باشند، آنگاه می‌توانند با قدرت، سرمایه‌داران را به عقب‌نشینی وادارند. وقتی‌که کارگران متشکل رشته‌های مختلف متحد شوند و به هم بپیوندند، آنگاه می‌توانند به‌عنوان یک طبقه در برابر طبقه سرمایه‌دار قرار گیرند و به نبرد قطعی برای برانداختن نظم موجود برخیزند.

کارگران ایران باید این درس را از تاریخ و تجربه یک‌صد سال اخیر جامعه ایران آموخته باشند که در اینجا طبقه سرمایه‌دار فقط با دیکتاتوری عریان و وحشی‌ترین استبداد می‌تواند حکومت کند و نظم ستمگرانه سرمایه‌داری را حفظ کند. بنابراین حتی از منظر کسب آزادی‌های سیاسی که بیش از همه نیاز طبقه کارگر ایران است، راهی جز به زیر کشیدن و سرنگونی طبقه حاکم وجود ندارد و هیچ نیرویی هم جز طبقه کارگر قادر به انجام این وظیفه نیست.

تمام امید و آینده جامعه ایران وابسته به مبارزه طبقه کارگر و نقشی است که این طبقه در تحولات سیاسی ایفا خواهد نمود. وظیفه هر نیروی پیشرو و آگاه کارگری است که با تلاش برای متشکل ساختن و ارتقاء سطح مبارزه طبقاتی کارگران، به انجام این وظیفه بزرگ و تاریخی طبقه کارگر یاری رساند.

کارگران، گروگان سرمایه‌داران

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقتت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

دانمارک:

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:
NL08INGB0002492097
BIC: INGBNL2A
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>
<http://74.91.172.21/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 733 January 2017

با **سازمان فدائیان (اقتت)** از طریق وایبر، واتس‌آپ و تلگرام در تماس باشید
تلفن هوشمند یا تبلت دارید؟ از نرم‌افزارهایی مثل وایبر، واتس‌آپ و تلگرام استفاده می‌کنید؟ ما را به فهرست خود اضافه کنید، پیام‌ها، تصاویر، فیلم‌ها و نظرات خود را برای ما بفرستید:
۰۰۳۱ (۰) ۶۴۴۹۲۸۳۷۷



چرا طبقه کارگر ایران با این معضل روبه‌روست؟ علت چیست که این پدیده به تعویق افتادن دستمزدها سال‌ها ادامه یافته و به یک پدیده معمولی و مرسوم تبدیل شده است؟ چه منافعی برای طبقه سرمایه‌دار دارد و بالاخره چرا طبقه کارگر نتوانسته مقابله‌ای جدی با آن داشته باشد؟ این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که به تعویق افتادن پرداخت دستمزد کارگران، مسئله امسال و پارسال و چند سال اخیر نیست، بلکه در تمام دوران استقرار جمهوری اسلامی در ایران وجود داشته و به‌ویژه از دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و اجرای سیاست اقتصادی نئولیبرال، پیوسته ابعاد وسیع‌تری به خود گرفته است. سرمایه‌داران و رژیم سیاسی پاسدار منافع آن‌ها

در صفحه ۱۰

کمتر روزی را می‌توان در ایران سراغ گرفت که کارگران یک یا چند واحد تولیدی و خدماتی به معوق ماندن پرداخت دستمزد و حقوق خود اعتراض نکنند. هم‌اکنون ده‌ها هزار و شاید صدها هزار کارگر در سراسر ایران وجود دارند که دستمزد و مزایای آن‌ها گاه چندین ماه پرداخت نشده است.

ابعاد این مسئله در ایران به حدی است که با قطعیت می‌توان گفت، در تمام کشورهای جهان نمی‌توان نمونه‌ای برای آن یافت. این گفته، البته بدان معنا نیست که نمونه‌های منفرد و کوتاه‌مدتی از آن در دیگر کشورهای سرمایه‌داری وجود ندارد، اما در هیچ‌یک از کشورهای جهان، ابعاد و وسعت آن، نظیر ایران نیست و علاوه بر این، سال‌های متمادی همچون ایران دوام نداشته است.



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم‌دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

تاریخ شروع پخش تلویزیون دکراسی شورایی روی ماهواره هات برد از ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۶

بدین‌وسیله به اطلاع بینندگان و علاقه‌مندان به تلویزیون دکراسی شورایی می‌رسانیم که تلویزیون ۲۴ ساعته دیدگاه از روز ۲۵ تیرماه برابر با ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۶ از ماهواره یاه ست به روی ماهواره هات برد پخش می‌شود؛ تلویزیون دکراسی شورایی نیز از همین شبکه در روزهای چهارشنبه ساعت نه و نیم شب به وقت ایران و تکرار آن در روز پنجشنبه ساعت نه و نیم صبح برنامه‌های خود را پخش می‌کند.

ساعت و زمان برنامه را به خاطر بسپارید و به اطلاع دوستان و آشنایان خود برسانید. اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، می‌توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت دیدگاه به آدرس: www.didgah.tv

برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی را به‌طور زنده و هم‌زمان مشاهده کنید و همچنین شبکه تلویزیونی دیدگاه از طریق جویز www.glwiz.com و کانال ۷۲ نیز قابل دسترسی است.

HOT BIRD آدرس ماهواره هات برد

تلویزیون دیدگاه بر روی ماهواره هات برد

ترانسپندر ۹۰ - فرکانس ۱۲۵۲۰ - عمودی - سیمبل ریت: ۲۷,۵۰۰ - اف ای سی: ۳/۴

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی بدین قرار است:
روزهای چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۸,۵ شب به وقت ایران،

ساعت ۷ شب به وقت اروپای مرکزی به مدت ۱ ساعت پخش میشود.

تکرار برنامه‌ها در روزهای:

پنجشنبه هر هفته ساعت ۸,۵ صبح به وقت ایران،

ساعت ۷ صبح به وقت اروپای مرکزی خواهد بود.

شماره تلفن برای تماس با تلویزیون دکراسی شورایی: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

آدرس ایمیل: shora.tv@gmail.com

آدرس تلویزیون دکراسی شورایی در اینترنت: <http://tvshora.com>

آدرس پستی: I.S.F / P. B. 398 / 1500 Copenhagen V. / Denmark

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی